

# قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

## پیام ملت ایران را

### به جهانیان می‌رسانیم

گرچه ز دیدگاه شرایط زندگی و امکانات کارمتمتفاوت است ولی در یک زمینسه بسیار اساسی و حیاتی، یعنی در زمینه معرفت ملت ایران به دنیا می‌که به یک پارچه نفرت و نفرت بر رژیم جهانی حاکم در ایران مبدل شده است، صاحب یک معنا، یک مفهوم و یک جهت است. و اینک به بر ملت‌ها می‌که این چنین یک دل و یک دم بر جمهوری خمینی به منزه است. کمینگ آدامگان و جنایتکاران می‌نگرند، حالی شود که حساب ملت ایران از حساب این کانون چرک و فساد دور دالت جدا است، وظیفه هر حزب و دسته و جمعیت و جبهه و هر عنصر ملی گرای و وطن خواه است. بقیه در صفحه ۲

از رادیو ایران

## پادشاه ملك وحی

آیت الله خمینی، پس از یک خاموشی طولانی، در سالروز ولادت پیا میرا سلام دوباره لب به سخن گشود. اگر سهم ضعف قوای ذهنی ناشی از پیری را در سخنان او و کنایه‌ها را در بیان او، با یاد آفرینیم که جوهر این سخنرانی را سفسطای تشکیل می‌دهد. دادگاه اندکی چاشنی عرفان نیز بیدان زده بودند.

در و نما به سخنان خمینی این بود که پیا میرا بزرگ همه بدان سبب بر جهان نازل شدند تا هر کدام به نوعی بگویند که جنگ عملی عادلانه است، آن هم نه جنگ‌های که تا کنون در تاریخ در نقاط گوناگون کیتی اتفاق افتاده است، بلکه درست جنگ میان جمهوری اسلامی و عراق.

ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله و محمد رسول الله، این ما حیان بزرگ و جی، بقیه در صفحه ۱۰

## گر به دیوان غزل صدر نشینم

چه عجب

در صفحه ۶

تلاش و تقلا در راه آزادی ایران از جنگ هیولای خون ریز و زندان ولایت فقیه، در محنه‌های برون مرزی و درون مرزی -

سعید رضوانی

## جنگ قبیله‌ها

وزیر کشور جمهوری اسلامی، شهردار تهران - محمد نبی حبیبی - را برکنار کرد و سید مرتضی طباطبائی را بجای او گذاشت. از تفسیرهای مختلف دربار علت تعویض شهردار تهران، یکی این بود که گفتند چون عملکرد شهرداری در رویداد گل ولای و ترمیم آثار رسیل اخیر شمیران مسود رضا بیت مردم نبوده است و هنوز ویرانی‌ها بحال خود باقی است و اجساد در زیر ویرانه‌ها وجود دارد، مجبور شدند شهردار تهران را عوض کنند.

بقیه در صفحه ۳

## چرا ایرانیان تاریخ ایران

### شکست خوردند

ابراهیم پورداود، محقق مشهور ایرانی، حدود چهل سال پیش، در رساله‌ای، عسل یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ طولانی ایران - یعنی شکست ایرانیان در برابر هجوم اعراب، در قرن اول هجری و انقراض سلسله چند صدساله ساسانی - را بر اساس اسناد و شواهد تاریخی مورد بررسی قرار داد.

ما برای آگاهی نسل جوان کشورمان که علاقه روزافزونی به شناختن تاریخ ایران نشان می‌دهد، کمی کوتاه شده‌ایم. این رساله را به تدریج در دو یا سه شماره روزنامه به نظر خوانندگان گزارش می‌رسانیم.

در این چاپ، برای صرفه‌جویی درجا، املا لاتین بعضی اسامی خارجی را که خواندن آنها به خط فارسی مشکل نیست، حذف کرده‌ایم.

در صفحه ۸

## درس بازمانده پیامبر

### به شیطان بزرگ

مانده این است که آیا خمینی بدون چنین کاری نمی‌توانست بدان هدف دست یابد؟ مگر مهدی بازرگان پیش از آن چندبار استعفا نداد بود؟ مگر خمینی نمی‌توانست جماعت حزب الله را که در آن روزها به آسانی قابل جرگه‌کردن بقیه در صفحه ۳

حسینی مکنان

## غزوات

### آیت الله

آیت الله خمینی، فرمانده کل قوا و رهبر کبیر جمهوری اسلامی در سخنانی که روز هفدهم ربیع الاول بمناسبت زادروز حضرت رسول اکرم ایراد کرد، بار دیگر مدعی شد که اسلام با جنگ ملازمه دارد و بدون جنگ اسلام قوت نمی‌گیرد چنان‌که پیغمبر اسلام تا زنده بود دست از جنگ نکشید و جا نشینان وی نیز پیوسته در جنگ بودند. این سخن عوامانه و عوام‌فریبانه را آیت الله خمینی مستند مشروعیت و در بقیه در صفحه ۱۲

## شورای نهضت مقاومت ملی ایران

اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران، از ساعت ۱۴ روز ۳۰ آبان ۱۳۶۶ برابر ۲۱ نوامبر ۱۹۸۷ به ریاست دکتر شایسته پوری بختیار، رهبر نهضت، برگزار شد.

در آغاز، رئیس هیئت اجرا شیه دربار به فعالیت‌های دوماهه اخیر نهضت گزارشی به شورا داد.

سپس اوضاع بین المللی - وضع خلیج فارس - جنگ ایران و عراق - کنفرانس سران عرب و سیاست جدید شوری، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و اعضاء شورا بر این امر اتفاق نظر داشتند که نهضت، بخصوص در حال حاضر، باید با جدیت بیشتری در موضع صلح طلبی خود و تلاش

بقیه در صفحه ۱۲

هشت سال پیش گروهی مسلح به نام " دانشجویان پیرو خط امام " به سفارت آمریکا در تهران هجوم بردند، آن را به اشغال درآوردند و دیپلمات‌های مستقر در آن را به گروگان گرفتند.

دلایل روشنی در دست است که نشان می‌دهد خمینی با اجرای این نقشه‌ها - چند هدف توأم داشته است: نشان دادن ضرب شستی به آمریکا تا خود را از زیر بار این اتهام خلاص کند که انقلاب اسلامی او انقلابی آمریکائی است، و دیگری آن که مجلس خبرگان را که سرگرم بحث دربار قانن اساسی جمهوری اسلامی بود چنان مرعوب گرداند که کسی صدائی در مخالفت با اصل ولایت فقیه بر نداد، سوم اینکه دولت بازرگان را در موقعیتی قرار دهد که جز استعفا راهی نداشته باشد.

خمینی همه این هدفها را بدست آورد ولی مسأله‌ای که هنوز بدون پاسخ

بهم خجسته

## اشک تماخ در یونکو

دست‌های جمهوری اسلامی در لبنان انسان‌ها را به گروگان می‌گیرد و آزار می‌دهد، چشم‌های جمهوری اسلامی در یونکو، برای همان گروگان‌ها اشک می‌ریزد، در پاریس، در مراسم درسا ختمان یونکو، جایزه بین المللی روزنامه نگاری که به ژان - پل کوفمن تعلق گرفته بود، به همسروی اعطا شد، زیرا این روزنامه نگار دوسالی است که در لبنان در دست حزب الله اسیر است.

حمید پوراسما عیسی، یکی از اعضاء هیئت نمایندگان جمهوری اسلامی که در این مراسم حضور داشت، در حالی که با دستمال چشم‌های اشک‌آلود خود را پاک می‌کرد، به پهلودستی خود گفت: " سخنرانی خانم کوفمن مرا سخت غمگین کرد. زیرا سرگذشت اندوهبار او مرا به یاد زنان ایرانی می‌اندازد که پدر، برادر یا فرزند خود را از دست داده‌اند."

بقیه در صفحه ۱۱

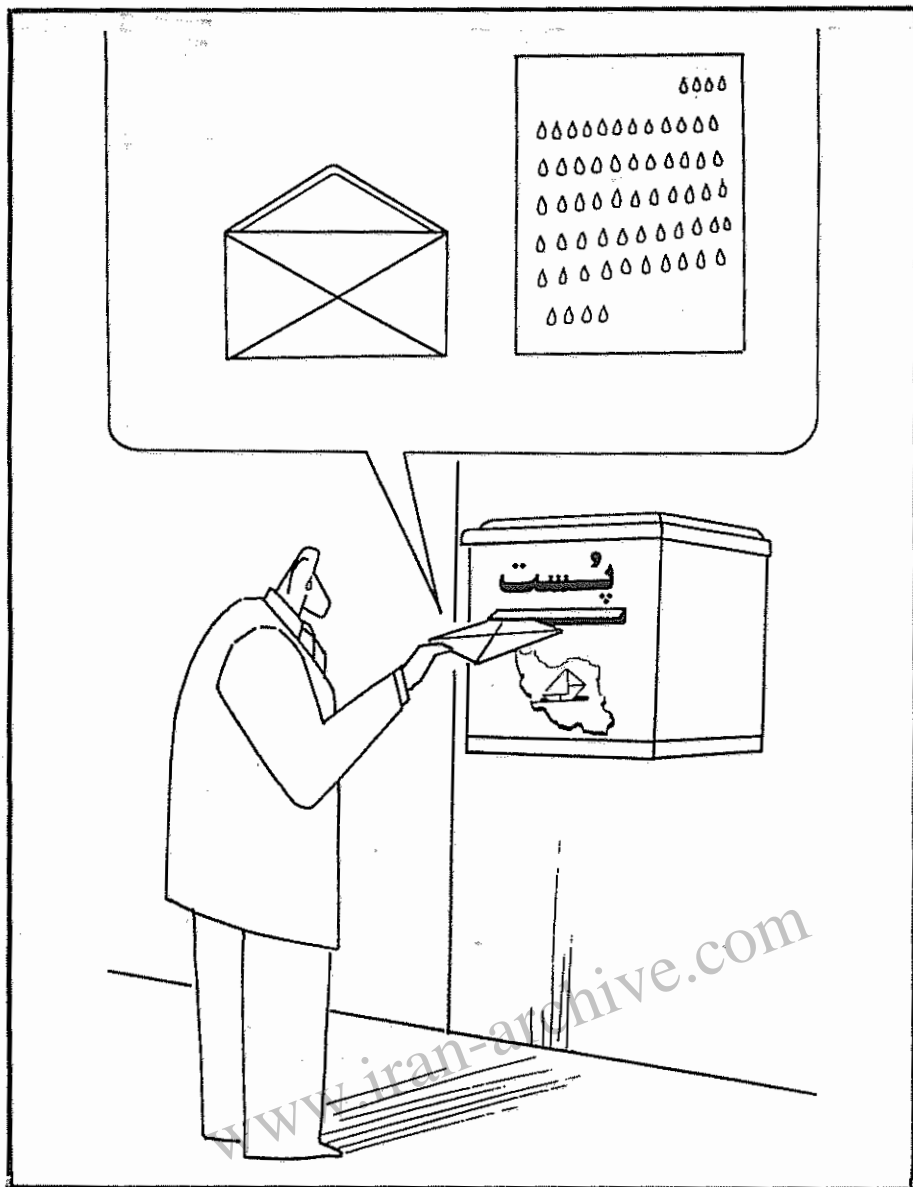
بقیه از صفحه ۱

با دید به مردم آزاد و آزاده جهان بیاموزیم که بنا فرهنگ این قوم قدرت طلبی ردا پوشی که سراسر به خصومت با نوع انسان تعلق گرفته است - با فرهنگ و سلوک ملت ایران، ملتی که در پناهی فرهنگ بشری سهمی بزرگ و انکارناپذیر بدوش گرفته است، نه فقط بیگانه که خصم آشتی ناپذیر است. با دید به ملل افروخته و خشمگین جهان رساند که اگر شما را نفیر این عفریت بدنفس و شوم دورا دوریبه ستوه آورده، ما را درزنجیر آنچنان اختناقی اسیر ساخته است که حتی به ناله پدری و فغان مادری، که برسوگ عزیز خود خون می بارد، با بقا نمی کند - که پشت به نبوه زندانها و گورستانها بسته است و زنان را نه فقط از ابتدائی ترین حقوق انسانی، که از حق تنفس محروم ساخته است - که ما مردم را حتی به فغان از گرسنگی خود و اطفال معصوم خود و حتی بیمازان را به ناله دردا زفقدان دارو و درمان، به تهاجم کفر و اِلحاد دومقالبه با ولئی فقیه به صلاحه می کشد، به شکنجه گاهها و سلاخخانهها و گورستانها حواله می دهد.

خط اصلی مبارزات بیرون مرزی، و صد البته در راستای هدف بزرگ ملی، یعنی براندازی این معرکه خون و اشک و برقراری یک نظام متمدن و انسانی، ارائه نقش های جانداران زتفاوت و تضاد عمومی و مولی میان جوهر این خیال جانوران ردا پوش و جوهر ملت ستمدیده و آزا دیخواه ایران است. چرا که تنها از این رهگذر است که موفق خواهیم شد آزادگان بشر دوست را به همصدائی با خود دعوت کنیم و معنویت جا مع بشری را در چنان خطی برای تکیه زیم که به خود بقبولانند که دفاع از تماننا و آرزوی ملت ایران بیش از تشوین کشی ها و قدرت نمائی ها و سرکوب های موضعی در دفع این منبع چرک و زوال است و شرفا هد گذشت.

آنگاه است که طراحان ساد لوج سیاست که با خیال خام در این تیمارستان موسوم به جمهوری اسلامی، به جستجوی عنا صر معتدل و سر برآه به راه افتاده اند برساختن رای و دید خود معترف و معتقد خواهند شد که سرکوب این کانون تبه کاری و آدم کشی و ماجراجویی، جز از طریق یاری معنوی ملت ایران و بریدن دست بازرگانان کالای مرگ که از سر سود جوئی آبه آسیاب نا کسان بسته اند - مقدور نخواهد بود. این همه را در این عبارت خلاصه کنیم که محتوی و مغز مبارزات ملی به خصوص در صحنه های بیرون مرزی، حفظ حیثیت و اثبات بلوغ ملت ایران است. حیثیت و بلوغ ملتیی که در عالم اسارت و در زیر صخره های کمر شکن استبدادی خون ریزی سا بقه، بر طلب خود یعنی طلب فرهنگ خود و استقلال و آزادی خود ایستاده است و به تسلیم و تمکین بدین بنای ضد بشری و ضد دینی پشت کرده است. باید به دنیا تفهیم کرد که افزایش لحظه به لحظه غلظت اختناق و ردیف روز افزون زندانهای لبریز از بی گناهان و سلسله بی انتهای گورستانها و همین نما یشهای

## پیام ملت ایران را به جهانیان می رسانیم



آب به آسیاب خمینی و خمینی گسری می بندند. هیچ محملی برای مماشات و تعارف نیست، به بهانه ظاهر فریب اتحاد برای براندازی رژیم متفلسف و آخوندی، نمی توان این جبهه دوم را رها کرد که راستش را بخوایم زهری در زیر دندان پنهان کرده اند، خاصه آنجا که مقام مرتبه و بلوغ و حیثیت ایرانی ما مطرح است. این جماعت معبود، و بر راستی معبود، در جمع این سه میلیون غربت زده جلای وطن کرده - زیر پوشش آزادی و آزو تن، حالیکه نه به آزادی بلکه به تغریج و عسرت اجباری برای سرزمین های بیگانه روی آورده اند و هر کدام بساط شاهانه ای گسترده اند - در غبار آلود کردن چهره واقعی ملت ایران سهمی کمتر از اذلال و آدم کشان خمینی ندارند. در نتیجه ملیون و مبارزان آزا دیخواه در این نقشه ما دقی از منشا و بلوغ ملت ایران، ناچارند در هر دو جبهه، جبهه تلاش بر ضرر رژیم جهانی آخوندها و در جبهه خنثی سازی عملیات این با زماندگان فرهنگ استبداد که همچنان دل در گرو کزوفت با آ آورده روزگار را نه رفته دوخته و برگنج های قارونی تکیه زده اند، به تقلا کمر بندند. ملیون ایران، در سرزمین های بیگانه در رهگذر جلوب توجه آزادگان جهان به واقعیت های ایران، وظیفه دارند

فصل به فصل خیل اراذل و قداره بندان مزدور و آدم خوار در کوجه و بازار، خود برهان قاطع و نشانه بی کم و کاست این روحیه تسلیمناپذیر ملت ایران است و گرنه رژیم نکبت را چه نیازی به چنین اختناق و زوال ها می بود؟ بهر تقدیر هیچ وظیفه ای، آنجا که قصد بر توسعه آگاهی های جهانی تعلق گرفته است، مهم تر و بالاتر از اعلام بلوغ و حفظ حیثیت ایرانی نیست. دنیا ابتدا با بد جوهر ما را، هویت ملی ما را، فرهنگ و سلوک و منش ما را بشناسد تا به همدمی قیام کند و بر جوهر فدا ایرانی این طایفه جنایتکار آشنا شود. این حق را از مردم جهان نمی توان گرفت - که ما خود نیز در خط مراد و ادات خصوصی، تا بنیاد همنشین و جلیس خود را نشناسیم، به دوستی و مما حبت با او دل نمی بندیم. با این حساب و در راستای این وظیفه، متعسفانه ولی در عین واقعیت، باید گفت مبارزان ملی گرا در میدان تلاش های بیرون مرزی ناچار باید در دو جبهه بستیزند. در جبهه ای با خمینی گری و بربریت خمینی گری که خواه و ناخواه چرک آن دانگن گریه ویت ما نیز شده است و در جبهه ای با مدعیان لاف زن که به ظاهر خود را در سنگر مخالفت با خمینی نقش می زنند و فقط نقش می زنند، و لسی در واقع با اعمال و گفتار نوشته های خود

چنان صفوف خود را بیا را بید که بردنیا مسلم شود از خواست یک ملت بالغ دفاع می کنند، که دنیا بپذیرد که این ملت نه خمینی را می خواهد نه خمینی سا زرا، که دنیا با ور کند که خمینی پروده قضا و رژیمی است که آن فضا و رژیم نیز با خواست ملت ایران فرسنگ ها فاصله داشت، تا آن روزنا مهنگار خود فروخته یا جا هل غربی جرئت نیاورد که ملت ایران را به سرشت استبداد دمتهم کند و بنویسد که این ملت با استبداد آموخته و خور کرده است - که یک روز نوع رستاخیزی اش را می خواهد، امروز بر قماش فقا هتاش گردن نهاده است. هموطنان ما گرچه درون شعله های آتش می سوزند و مصیبت می کشند، و جانشان به تمام معنای کلمه به لب رسیده است ولی، هم در راه تجلی بلوغ خود، هم در راه جستجوی دارو، داروئی که این زخم های بس استخوان رسیده را درمان کند، مسلما توجدها رنده گرا گریه و نواقی ایران، در انتخاب خط صحیح امر روحی و سواس نشان می دهند، دلیلی ندارد مگر همان اثبات بلوغ و طلب ملت ایران به استقلال و دمکراسی و پرهیز از رژیم های خودکامه و تحمیلی، خواه متکی به عمامه خواه متکی به چکمه، چرا که گفتیم و با زمی گوئیم احساسات و آرا ده، ملل متمدن و دمکرات جهان را تنها آنگاه می توان برانگیخت که خود را با ملتی آگاه و بالغ روبرو بیا بندند و آن گذشته زهر پاشی ها - که گویا ما را شایستگی زندگی بهنجار نیست - در مان بمانند. بدیهی است نه فقط خمینی و پامنبری های او با چنین شیوه و خطی به دشمنی برمی خیزند و برخاسته اند، بلکه آن گروه معدود نیز که همچنان در اوها م شوکت و قدرت بر باد رفته غوطه ورنند، با اطوار و گفتار و نوشته های خود نیز بدین باطل گوئیها ما می دهند. از این روست که ملیون ایران زیر عنوان کلمات خوش آهنگ "اتحاد و اتفاق بر ضد خمینی"، نمی توانند و حق ندارند چنین عنا صری در یک جا ده برانند که در کنارتنار اندن - راستش را بخواهید - دشمنی با خمینی نیست، آبه آسیاب خمینی بستن است. به یا وه های آن روزنا مه نویس محقق نمای خود فروش میدان بخشیدن است که اصرار دارد تا به جهان ثابت کند که ملت ایران شایسته همین قماش حکومتهاست، یک روز زیر بزرگ رستاخیز و انقلاب سفید و امروز زیر رنگ و لعاب حکومت فقیه و انقلاب اسلامی. و نیز با فشاری دارده تا آنها تلقین کند پس ما را به چون و چرا در کار خمینی حاجتی نیست، مردمی چنین می خواهند، چنین می پسندند، گویا اینکه با خواست و پسند ما بیگانه است. ملیون حق ندارند حرکات مشتیی سودجوی ناگهان از خواب جسته را با چنین با زتاب های خواهان هلاک و خواه مفرزانه، نا دیده بگذرانند.

اما از آنجا که ملت ایران خانه خدا، و صاحب حق و داور شایسته و مرجع واقعی گزارشهاست، بدین جهت باید با خبر باشد که ایرانیان جلای وطن کرده به نام ووبه نام تسل های آینه ایران، در پهنه های



## جنگ قبیله‌ها

بقیه از صفحه ۱

یک "قبیله" باشند و در لحظه حساس ایسن قبیله، با یک اقدام سریع، بر همه جا مسلط شود و هیچ گونه مقاومتی در برابر آن صورت نگیرد، هر جا هم احتمالاً مقاومتی صورت گرفت عوامل خودی آن را سریعاً در هم بکوبند. این همان سیستم ما فیائشی است که اگر در برابر ما فیا "چیزهای بی‌خوانده یا فیلمهای بی‌دید با شیدلابد با کم و کیف آن آشنا می‌دارید.

"ما فیا" سازمانی است که بر شبکه وسیعی از قلمروها و کابرها و تشکیلات قاچاق و جعل و معاملات غیرقانونی حکومت می‌کند. بین چند خانواده که هسته مرکزی این سازمان را تشکیل می‌دهند همواره رقابتی بر سر تقسیم قدرت وجود دارد. هر زمان رئیس بزرگ یعنی کسی که همگی او را بعنوان شیخ الطائفه و مرشد و استاد اعظم یا بقول خودشان "پدرخوانده" قبول کرده‌اند، سرش را بر زمین بگذارد بلافاصله این رقابت به جنگ خونینی میان خانواده‌ها منجر می‌شود و آنقدر از هم میکشند تا با آخرین یکی، خود را بعنوان پدرخوانده جدید بر سر این تحمیل کند.

این سیستم را "ما فیا" قیافه قرن بیستمی داده است و الا اصل آن یا دگار دوران درازی از تاریخ بشری است که حق حاکمیت از زور و خدعنا می‌شود و هر گروهی که بفریب شمشیر یا نیرنگ و حیل، بر سر مردم عیان قدرت غلبه می‌کند، حکومت حق او بشمار می‌آید.

پیدا است که در چنین حکومتی هیچ وقت محیط تفا هم‌اوقاتاً پیدا نمی‌شود و مسأله‌هایی که مطرح نیست اینست که مردم چه می‌گویند و چه کسی را میخواهند، مدعیان قدرت، مثل گره‌های گرسنه با بدحتمی موقع خواب، یک چشم خود را با زنگه‌ها رند و بداندند که اگر لحظه‌ای غفلت کنند طعمه دیگران میشوند.

در جمهوری اسلامی، همه میدانند که مرگ "پدرخوانده" نزدیک است و اینا بر این، هر قبیله از چند قبیله‌ای که مجموعاً "ما فیای" آخوندی را تشکیل می‌دهند، بدون سرو صدا به تجهیز عوامل خود مشغول است و با یگانهای خود را برای جنگ‌های محکم می‌کند.

قبیله‌ای که آشکارا عمل میکند، قبیله رفسنجانی است یا بعبارت دقیق تر قبیله‌ای که هاشمی رفسنجانی، سید احمد خمینی، صادق طباطبائی، محمدی گیلانی، وزیر اطلاعات، محسن رفیق دوست و وزیر سپاه پاسداران و علی اکبر محشمی وزیر کشور مهره‌های اصلی آن بشمار می‌آیند. این قبیله، بعد از ضربتی که بر قبیله نجف آبادی‌ها وارد ساخت اکنون هدفش اینست که اختیارات مل قوه مقننه و قسوه مجریه را در دست بگیرد و همه مقامات شر را برای نبردنها در اختیار داشته باشد...

اگر مصدلیل برای تعویض شهردار تهران وجود داشته باشد، این یکی مسلماً "جزو آنها نیست". اتفاقاً این شهردار معزول، نسبت به سلاف خود نسبت به اشخاص دیگری که مشاغل و مقامات دیگر را در رژیم فعلی بعهده دارند امتیازی داشت و در حد یک رفتگر برای تهران کار میکرد. قضایوت عمومی مردم نسبت به شهردار سابق این بود که او هم‌انطور که لباس رفتگری میپوشید و سروشکلش به رفتگران میمانست، مثل یک رفتگر در کنار نظافت تهران اهدتا مبخرج میداد و در شرایط موجود، تا حد مقدور تهران را تمیز نگه میداشت.

ما چون بنای کارمان بر انصاف است، آنچه را شنیده ایم منصفانه با زگو می‌کنیم. گذشته از این، در حکومت استبدادی قاعده برای این نیست که کسی را بخاطر این که مردم را ضی شوند بر سرکاری بگمارند یا از سرکاری برادرند. برعکس، یکی از موزوری کار آمدن و روی کارمان نندن در چنین حکومتهاست این است که انسان برای خوش خدمتی به قدرت حاکم و به استظهار رعنا بیت و حمایت او، دشمنی تمام مردم را بر خود بخرد. بقول حافظ:

هزار دشمنم از می‌کنند قدم هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک یکی از شهرداران تهران در دوره گذشته بطرز عجیبی متفور مردم بود و عجب ترا این که هر چه متفور تر میشد بیشتر مورد حمایت

با لایبها قرار میگرفت. دوستی، این شخص را ملامت کرده بود که چرا نسبت به افکار عمومی بی‌اعتناست و در جلب نظر مردم نمی‌کوشد، و گفته بود این کار دوا شکل دارد. یکی این که اگر مردم مشتبه میشوند و خیال میکنند درضا بیت یسا عدم رضایت آنها میتوانند در تثبیت یا تزلزل مقام من موه شواقع شود. دیگر این که "ارباب" بدش می‌آید و ممکن است خیال کنند که من فراموش کرده‌ام چه کسی مرا آورده است و چه کسی میتواند مرا نگاهدارد یا بگذارد!

پس، فرض این که بدلیل عدم رضایت مردم، در رژیم استبدادی آیت الله شهردار تهران را برکنار کرده و دیگری را بجایش آورده باشند، بکلی منتفی است.

تغییر شهردار تهران، جزو تغییرات وسیعی است که با هدفی مطلقاً "غیر از این حرفها"، از چندی پیش در سطوح بالای دستگاه حاکمه صورت میگیرد. بر اساس این برنامه، که برنامهم حساب شده‌ای برای بدست گرفتن قدرت و حذف رقیبان و مدعیان در مرحله نهایی "جنگ قبیله‌ها" است، قبلاً "گسروه کشیری" از استانداران و فرمانداران و تغییر یافته اند و بسیاری از شهرداران و ما موران دیگر دولت هم تغییر داده میشوند تا انتخابات دوره آینده بنحوی دلخواه انجام گیرد و وکلایی که به مجلس میروند همگی قابل اعتماد و متعلق به

## درس بازمانده پیامبر به

### شیطان بزرگ

بقیه از صفحه ۱

آزادکنند و در این راه چنان نتایج نشان داد که زبیر با گذاشتن موازین قانونی خود رژیم اسلامی و سپس بر سر آمدن دادین میلیاردها دلار سرمایه ایران برای مسأله‌های نبود.

بپزادنیوی، که از سوی رژیم اسلامی به الجزیره رفت تا قرار داد مربوطه را با وارن کریستوفر هماهنگ کند. آمریکا امضا کند، بعدها، در مرداد ۱۳۶۲، در مجلس شورای اسلامی، هنگامی که به موجب همین انرمورد حمله قرار گرفت، بصراحت گفت: "در امر قرار داد آزادی کروکنا نیما من مخالف امضا این موافقتنمیدوم، ولی در مجلس از ما تعهد گرفتند که هر چه می‌گوئیم باید اجرا کنید. همین ها که امروز علیه ما حرکت می‌زنند، ما را مجبور به امضا آن موافقتنمیدند."

و محمود گامی در جزوه‌ای که به مناسبت اعلام مزدی خود برای ریاست جمهوری انتشار داد، حقایق دیگری را فاش کرد و می‌گوید در دیوان داوری لاهندرسورای حل اختلاف، عضو هیات جمهوری اسلامی بود، می‌نویسد: "در شورای داوری لاهند، رژیم جمهوری اسلامی مقررات کابینتولاسیون را احیا کرده است. در بسیاری از موارد در دعوی‌های که شرکت‌های آمریکایی به ناحق علیه ایران داشتند، دولت به ما دستور می‌داد بدینها رسیدگی به ایسن دعاوی را در محاکم آمریکایی بپذیریم، در صورتی که می‌بایست این دعاوی در دادگاههای ایرانی مطرح شود. ما مدتها میلیون دلار به شرکت‌های آمریکایی برداختیم، چون مرجع رسیدگی بدعای، دادگاههای آمریکایی بودند.

انقلاب دوم آیت الله خمینی، ما نندا انقلاب اول او، سرانجام به آنجا کشیده است که دیگر هیچکس نمی‌خواهد مسئولیت شرکت در آن را بپذیرد بکیرد.

تا زهترین نمونه: این واقعیت همان واکنش مهدی اهری مصطفوی، سفیر کنونی رژیم تهران در آلمان فدرال است. وی که به عنوان یک دانشجوی خطانام، در شمار اشغالگران سفارت آمریکا و شرکت کنندگان فعال در این انقلاب دوم بود، امروز از گذشته خود چنان ترسان است که آن را یکسره انکار می‌کند. می‌گوید دشمنان رژیم تهران این تا بعد را جعل کرده اند تا چهره انقلاب اسلامی را بیالابند. او نکفت که افتخار شرکت در این حماسه بزرگ انقلابی را ننداستسه است، کفت: شرکت در چنین کاری بیارنده، یک غیر نیست. حتی اگر سفیر حکومتی چون رژیم تهران باشد.

بودند، به جای کسبل به بیرون سفارت آمریکا به بیرون ما ختمای غیرستدکه خیرگان در آن سرگرم بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی بودند؟ این دوهدف سابداز این راه‌ها بدست آمدنی بود، لیکن انتمای آمریکایی بودن را از چهره انقلاب اسلامی نمسی. زدود.

هجوم به سفارت آمریکا در جریان انقلاب اسلامی تاریکی نداشت، سبب از آن نیز، در همان نخستین روزهای پس از بقدرت رسیدن خمینی، عنا صرچب یک بار سفارت آمریکا را اشغال کردند و ناگزیراً ترک آن شدند. آمریکا از ایسن کار برآفت و اعتراضی کرد، اما نسه جندان سدید که اندیشه تکرار آن را از سر زمانه‌ها را انقلاب بدرکند.

این بار خمینی با خود اندیشید: به سفارت هجوم می‌آوریم و آن را اشغال می‌کنیم، و اگر دیدیم که سببه برزوراست، همینته فرستی برای عقب نشینی و احیاناً عذرخواهی موه دبانه‌ای هست. خامه آن که اشغال کنندگان از هر گونه وابستگی دولتی فارغ می‌نمایند.

نواهندنان می‌دهد که خمینی، تا زه بس از آن که در یافت سببه برزور نیست، تصمیم به ادامه اشغال گرفت. سید علی خامنه‌ای در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان (۱۶ آبان ۶۴) می‌گوید: "آن روز که مسز دوران آمریکا در لانه جاسوسی خود بدست دانشجویان مسلمان بیروخط اما مکرکان گرفتند، عده‌ای ما را از این سیاست بی‌ترسانند. به اتفاق دوتن از اعضاء شورای انقلاب به قمر قاسم و نظرام و موضع گیری ایشان را خواستیم. اما ما از یکایک ما پرسیدند: آیا از آمریکا می‌ترسید؟ گفتیم: نه. کفتند: اگر نمی‌ترسید اینها را نکهدا ریدوما هم نکه داشتیم تا آمریکا به زانو درآمد، و ایسن درسی بود که آن بازمانده پیامبر ما داد."

بدین ترتیب بود که خمینی آن حادثه را "انقلاب دوم بزرگتر از انقلاب اول" نام داد: و این چنین بود که جنگ قدرت در درون هیات حاکم جمهوری اسلامی در بیرون کروکنا نگیری شکل تازه‌ای گرفت و کما بیش ترکیب کنونی رژیم تهران بوجود آمد.

لیکن امروز چنین می‌نمایند که آن حادثه دیگر جای برجسده‌ای در نبرد قدرت نداشت باشد. به عکس، همه بر آنند که به گونه‌ای از آن فاصله بگیرند و بکوبند که دستوری در آن کار ننداستند. وقتی که خمینی، بسا روی کار آمدن ریکان، دیگر نمی‌دانست که مروشی را باید در برابر آمریکا در پیش بکیرد، برتر آن دید که عجلانما "کروکنا" را



# مرده شوی هم گریه می کند

یک روزها شمی رفسنجان در خطبه‌ای از نماز جمعه گفت: "من اعلام می‌کنم که اگر همین الان به‌سازمان ملل بیایم، خود شما را مثل اسرای عراقی در اردوگاهها تبلیغ خواهم کرد." این سخن رفسنجان بدین سبب ادا شده بود که سازمان ملل صلیب سرخ جهانی در گزارشهای خود تاءکید کرده بود که در جمهوری اسلامی در اردوگاه‌ها سیران جنگی، با اینا ن بد رفتاری می‌شود.

رفسنجان می‌خواست بگوید رژیم می‌کند چنین قدرت تبلیغاتی ا قناع کننده‌ای دارد که رئیس مجلس آن با سفری کوتاه به‌سازمان ملل متحد نما یندگان بیش از ۱۵۰ کشور را به‌سلام خمینی خسواهد گرداند، نیازی نمی‌بیند که علیه سیران عراقی خشونت بکار برد.

هیچکس، حتی خود رفسنجان، این دروغ را باور نکرد. و اکنون، اگر چه دیر، اما شاهد از درون خود رژیم رسیده‌است. این شاهد کسی جز آیت‌الله منتظری نیست. وی در دیداری با نمایندگان خود در دانشگاهها رفتار نمایندگان رژیم را با یادانگاشا هیان چنان مورد مذمت قرار داد که این پرسش خود به خود مطرح می‌گردد: رژیم می‌کند که با دانشگاهیان خود چنین می‌کند، براسیران جنگی چه روا می‌دارد؟

باری، بحث بر سر اسیران جنگی نیست، بر سر رفتاری است که حکومت اسلامی با دانشگاهیان و استادان دانشگاه دارد. وقتی که منتظری به‌صراحتی که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد، می‌گوید که این رفتار نه تنها اسلامی و انسانی نیست بلکه با هر معیاری برای دانشگاهیان و استادان اهان ت آمیز است، ایس نشان دهنده عمق بحران اخلاقی و فرهنگی رژیم در کنان بحران سیاسی و اقتصادی

است.

منتظری می‌گوید در دانشگاه - که باید جای بحث آزاد و مبادله آزا دان نه عقاید باشد چیزی که مطرح نیست، همیسن آزادی است. پیش از اونیز آیت‌الله جنتی، رئیس شورای نمایندگان منتظری در دانشگاهها، از نبودن آزادی دانشگاهی شکایت سردا ده بود. و ما نیز در پیرامون این شکایت اوحرفها می‌زدیم.

اکنون خود آیت‌الله منتظری مساءله را با زتر کرده است با این هدف که رژیم بتواند درجهه فرهنگ با این بحرانی که گریبانگیر است به نحوی درخور روبرو گردد. منتظری البته مشت برسدان می‌گوید، با اینهمه پرداختن به سخنان او خالی از فایده نیست، چرا که ما هیست رژیم را قاش می‌کند.

هنگامی که ما می‌گوئیم رژیم کنونی به قتل عمد آزا دیها دست گشوده است، ایس واقعیتی فارغ از هرگونه رنگ و لعاب تبلیغاتی است. در این باره چه گواهی بهتر از آیت‌الله منتظری که به عنوان قائم مقام رهبری نه پیرایه فدا انقلاب به اومی چسبده می‌تواند با رژیم می‌آرزو دارد به میراث برده شمی بورزد؟ ببینید چه مرگی است که مرده شوی هم گریه می‌کند.

منتظری می‌گوید: "این جوانها که پایشان به دانشگاه رسیده، آزا دفکس می‌کنند، نمی‌شود چیزی را به اینها تحمیل کرد... این معنایش این می‌شود که هیچ چیز نگو... اگر اشکالی بیس

مساءله‌ای داری، خفه شو، هیچ نگو فقط آنچه را می‌گویم تکرار کن...". منتظری ادا می‌دهد: "در این دنیای امروز که به هم مربوط است، فلسفه‌های شرق و غرب بخش شده، کتابها بخش شده، دانشگاهیان کتابها می‌خوانند... و این که به او بگوئیم: خفه شو، این ساخته نمی‌شود...". جانشین خمینی سپس نتیجه می‌گیرد: "ما ممکن است جسوی در دانشگاه درست کنیم که بترسند و جرات نکنند حرفشان را بزنند، اما همیشه که این جور نمی‌ماند، یا آخره این روزگاری بزرگی می‌شود، دکترا پروفسور می‌شود و بعد همین عقده‌ها در دلش می‌ماند. به روحانیت و به اسلام به همین حالت بدبینی که بوده می‌ماند...".

منتظری می‌گوید: "مساءله‌ها که اکثر دانشگاهیان حالت بی‌تفاوتی یا بدبینی پیدا کرده اند و زدیکته کردن و تحمیل خطوط و سلیقه‌های شخصی می‌نالند... دانشگاهیان به انجمن‌های اسلامی به چشم خوب و به عنوان راهنما نگاه نمی‌کنند و قهرا "موروثی" خود را از آنان مخفی نگاه میدارند...".

آیا به تاءکید نیازی هست که انسان امور عقاید خود را معمولاً از کسی پنهان می‌کنند که گمان جاسوسی یا خبرچینی در باره اومی برد؟ و آیا انجمن‌های اسلامی جز خبرچینی و جاسوسی کار دیگری می‌کنند؟ این در واقع جز ذات رژیم کنونی است. دلش روشن است. موروثی برگشتارهای

خمینی نشان می‌دهد که وی نه یک بار و دوبار بلکه چندین بار به اودان خود نه تنها توصیه بلکه تکلیف شرعی کرده است که در احوال هموعان خود جاسوسی نکنند و خبرش را به مقامهای ذیربط بدهند.

وقتی فرزند در احوال پدر و مادر، همسایه در احوال همسایه، کارمند در احوال همکار جاسوسی و خبرچینی کرد، آیا از انجمن‌های اسلامی بعید است که در احوال دانشجویان جاسوسی کنند؟

منتظری در یک جای سخن خود در ایس باره آ نقد صریح می‌شود که نیازی برای تعمق بیشتر برای درک ماهیت جاسوسی و رژیم اسلامی باقی نمی‌ماند. می‌گوید: "کسانی که می‌آیند در دشان را بگویند: نبا ییدر ذهنشان با شده که اینها (یعنی مسئولان انجمن‌های اسلامی و نمایندگان آنها) الان برای پیرونده درست می‌کنند، فردا اصلاً یک اعلامیه می‌چسباند علیه من که اصلاً "جرات نکنم حرفم را بزنم، می‌روند به رئیس دانشگاه، به گزینش یا هر جای دیگری اطلاع می‌دهند و فردا اصلاً از دانشگاه بیرون می‌کنند."

منتظری بصراحت می‌گوید: "این معنا نمی‌خواهم بگویم در همه جا هست، ولی مساءله‌ها در خیلی جاها هست، و اندرز می‌دهد: "هدف اصلی اصلاح دانشگاهها و دانشگاهیان است، و زبان استاد و دانشجو که زبان مشدی حسن نیست که در دهه‌ها و برخورد می‌کنید...".

باری، آقا منتظری می‌خواهد دانشگاهها را اصلاح کند، اما فعلاً نما یندگان خود را رسوا کرد. در واقع دانشگاهها نیازی به اصلاح ندارند، فقط با بد مصلاحان ادعائی را از بالای سر آنها دور کرد.

سمت شخصیت اول مذهبی و مرجع تاءمسء تقلید پذیرفته ندمعهدا برای مبارزه با خدعه و تزویر دستگا ها که حد اکثر کوشش را برای انکار رولوث این مطلب بکار بسته است با توجه به فتوای صریح حضرت آیت‌الله درباره حرمت تقیه و وظیفه عموم است که با فوریت هر چه تمام تر تقی لیت مستمری را به عنوان یک واجب عینی در پیش گیرند و همه جا با تمام وسائل ممکنه و در هر شرط مقام شامخ مذهبی معظم له را به عنوان شخص اول روحانیت تا کید و تصریح نما یند و با یسد تمام مسلمین بدانند که تنها راه پیشرفت مقاصد ایشان در همین مطلب نهفته است و کسانی که به بیانه مملحت اندیشی و مذاکرات وغیره در صدد تلاف وقت هستند و از اعلام رسمی مقام ریاست تاءمه حضرت آیت‌الله جلوگیری می‌کنند، دانسته یا ندانسته در افریب دستگا ه دولتی شده اند و کمک به اجرای نقشه‌های شوم می‌کنند. کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران خود را مجاز می‌دانند به تاءم کلیه افسراد مسلمان و با ایمان حزب مرجعیت تاءمه حضرت آیت‌الله خمینی را رسماً "اعلام نما یید و هر تصوینا می‌آئین تاءمه دولت را که منطبق با قانون اساسی و قوانین مصوبه مجلس شورای ملی نباشد باطل و بلا اثر بدانند. و الاسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته - دکتور مظفر بقاشی کرمانی

حزب زحمتکشان ملت ایران در هر موقع که ضروری و لازم تشخیص داده است اعمال خلاف رویه و بیادگیریهای هیئت خاکمرا به وسائل مختلف تذکر داده و مورد انتقاد یا تقبیح و یا اعلام جرم قرار داده است. از همین روی برای جلوگیری از خطر بزرگی که جا معاً روحانیت و مذهب و حتی قومیت ما را تهدید می‌کند و بمنظور خنثی کردن نقشه‌های شومی که استتباط شده است، کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران پس از مطالعه دقیق اوضاع و احوال و پیش بینی آینده با در نظر داشتن حفظ نظم و آرامش و در چارچوب قانون از لحاظ سیاسی و وظیفه خود دانست مراتب ذیل را به محترم مراجع تقلید اعلام لاله عزم پیشنها دنماید.

۱ - حضرت آیت‌الله خمینی به عنوان عالیتربین مرجع تقلید و شخص اول روحانیت به تمام مراجع داخلی و خارجی رسماً و بدون ابهام معرفی گردد.

۲ - کلیه تقاضاهای مختلفه به صورت شعرا و حدیثی اجرای کامل قانسون اساسی و قوانینی که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است منحصر گردد.

۳ - رسماً اعلام شود که هر کس مطلبی خارج از این اعلام را ردیستگی با مقامات روحانی ندارد.

۴ - با اینکه پرواض است که علماء اعلام و تاءم شیعیان حضرت آیت‌الله خمینی را به

## قرآنی فرصت طلبی

قید "چندی پیش" اکتفا کرده اند. لیکن از منابع موثق برمی آید که انتقال جسد نیمه جان او به بیمارستان فقط دو روز پیش از مرگ بالینی اتفاق افتاده است.

ما، به پیروی از سنت ملی ایران که شایسته نمی‌دانیم سرتا زده گذشته حرفی زده شود، از رفت و برگشت های آن مرحوم زیر علم قوا ملسلطنه و بعد رو آوردن به مصدق و جبهه ملی و ما برای قتل افشار طوس و همدستی و همدانستایی بیس کودتا چنان ۲۸ مرداد ۳۲ دسخنی به میان نمی‌آوریم و به عنوان درس عبرت از یک سرنوشت، به درج قسمتی از نامه سس گشاده وی در ۱۳ تیرماه ۱۳۴۲، در حمایت آیت‌الله خمینی، اکتفا می‌کنیم و یادآور می‌شویم که دکتربقا می‌در بهمن ماه ۱۳۵۷ بر سبیل خوش آمد به امام، متن این نامه سرگشا ده را در هزاران نسخه چاپ و منتشر کرد ولی حضرت امام حتی حاضر نشد یک بار اورا به حضور ببیند.

مظفر بقاشی مرد. مرگ جسمانی او مدت ها پس از مرگ سیاسی اتفاق افتاد. وی از همان زمان در خط مرگ سیاسی افتاد که راه خود را از زوری فرصت طلبی سیاسی، از صدق جدا کرد. و از آن پس هر چه بیشتر کوشید که خود را دوباره در رده زندگان سیاسی در آورد، بیشتر در گرداب فراموشی فرورفت.

رسانه‌های حکومت اسلامی، با بی‌عصمتی مرسومشان، اعلام کرده اند که و در اثر عود بیماری سیفلیس جان سپرد، اما امروز کیست که نداند کسی از چنین بیماری نمی‌میرد. و در مان آن از در مان بعضی سرما خوردگیها هم آسان تر است.

روزنامه‌های ممداره شده تهران که بطور متحدالشکل خبر مرگ اورا منتشر کرده اند، نوشته اند که و "چندی پیش... از با زدا شگا ه به بیمارستان منتقل شد و نهایتاً روز دوشنبه ۲۵ آبیسان در بیمارستان مرد." چنان که می‌بینیم روز مرگ اورا گفته اند، اما روز انتقال اورا به بیمارستان مسکوت گذاشته به ذکر

\*\*\*

# نامه‌ها و نظرها



جانب نام با نسی را به ما و سوسه های جوانان کرامی حفظ برای منکس کردن نظریات و عقاید و سرداب های محلی نویسندگان تا به حالت و لروما به معنای موافقت و عمرانی ارکان مرکزی بهت مناوب ملی ایران با معاد همه آن سوسه ها است. از نویسندگان با ما ها نفا می کنم نام و نسیان خود را ذکر کند و در صورتیکه نخواهد نامان جاب بود با او و نون تا نامان محفوظ باشد. افزون بر این، از جانب ما به عا سی که در آن ها نسی به انحصاری و گروهی هتک حرمت نمود و با عنایت و بزرگواری فلم ملحوظ نگردد. منوریم . انتخاب عنوان نامه ها از ما است.

*Je désapprouve tout à fait ce que vous dites, mais je défendrai jusqu'à la mort votre droit de le dire.*

VOLTAIRE

با آنچه میگوئی مخالفم اما تا پای مرگ ایستادم که حق گفتن را داشته باشی. ولتر

## پاسخی به دومین آواره

### شخص دوم مملکت

مدیر محترم قیام ایران - اینجا نسب به عنوان خواننده روزنامه و لا به سهم خود به شما در آواره و انتشار چنین روزنامه و زین به زبان صحیح فارسی تیسریک می گویم که اقلاً نمونه یک فارسی نویسی درست را به هموطنان می آموزید. و بعد از اینکه در چند شماره اخیر در صفحه ها و نظرها به درج چند نام از هموطنی که با امضاء آواره محفوظ الامضاء برای شما ارسال نموده بود وسیله گفتگوی بسیار معقولی را فراهم نموده اید بسیار خوشحال شدم از این جهت که هموطن آواره ضمن بیان مطالب با ارزش خود در زمینه سیاسی بیشتری به روزنامه داده بود و اینکه در شماره اخیر جواب شخص دیگری را به مطالب شما ره قبل نویسنده و لی چاپ نموده بودید، نمونه کامل آزادخواهی شما بود و معلوم شد که ادعای اعتقاد به دموکراسی که عنوان مینمودید واقعی و صادقانه می باشد. بهمین دلیل به خودم حق دادم در شماره دو آواره مذکور آواره سومی هم مدخله نموده نظرش را بیسان کند امیدوارم با درج عین این نوشته اعتقاد دینده را به آزادمندی خود و مشی دموکراسی روزنامه را به ساختن تر فرمائید. آواره اولی در نامه سرگشاده به بیاران بی گناه شهر، خواسته بود نشان دهد این خود دستگاها داری و مسئولان مملکت بودند که مردم را آنقدر از وقایع جاری بی خبر می گذاشتند که مخالفین توانستند با استفاده از احساسات مردم که در اثر بی اعتنائی زما مداران به معتقدات آنها جریحه دار شده بود آنها را در جهت اغراض خود به کار گیرند و مردم تحصیل کرده و درس خوانده و لی بی تجربه در مسائل اجتماعی و سیاسی جا معرا بعنوان روشنفکری انتخاب نموده مورد تجزیه و تحلیل قرار داده بود. ولی آواره دوم اما می چند نفری را به عنوان روشنفکران ایرانی ذکر و ایراداتی بر آنها وارد نموده بود. بنده با امید آنکه خواننده این نوشته هر دو مقاله قبلی را دیده باشد، از ذکر جزئیات آن دو مقاله بگذرم. در نوشته اول موضوع دو طرف داشت یکی هیئت مسئولین مملکت، دوم طبقه ای به نام روشنفکر با توضیحی که درباره کلمه روشنفکر داده بودند. و اما آواره محترم دوم با ذکر جمله " من از نکته اول به سرعت میگذرم " بکلی طرف اول را از بحث کنار گذاشته و دنباله مقاله را با سرزنش و شماتت روشنفکران شروع و با محکومیت

و معیارها بی کار را زبود که اشخاصی با - اخلاق به هیچ صورت نمی توانستند آنها را پذیرفته و قبول کنند با نتیجه دلسرد و خانه نشین و کناره گیری شدند. وقتی نخست وزیری با همه ادعاها پیش که از حبش تا کاشغری شامل میشد، بنام شخص دوم مملکت مورد خطاب قرار میگردد، در جواب میگوید: " شخص دومی وجود ندارد، در مملکت یک نفر هست آنهم علیحضرت هما یون شاه آریا مهر"، شما انتظار دارید در چنین محیطی آدمها حب عقیده و سیاستمداری روشن فکر بوجود آید، آیا وقتی آدمی در آن سطح سواد و معلومات و اطلاعات و دنیا شناسی برای چند روز بیشتر در کرسی صدارت باقی ماندن خود را تا این درجه ذلیل و حقیر مینماید شما چطور آدمهای بسیار معمولی را به نام نمایندگان جا معروشنفکری مملکت اسم می برید و از آنها توقع شق القمر دارید. و آنگاه به این بهانه همه مردمی را که به هزار دلیل معقول از اوضاع آشفته و زرد بازا مملکت به جا ن آمده بودند به خاطر اعتراض به آن قسا دویی عدالتی و اختناق یکسره محکوم می کنید. کجا این کسانی را که شما به عنوان روشنفکر اسم می برید جا معرا بیاران به این سمت برگزیده یا قبول کرده است. میدانید گناه اینکدام آدمهای معمولی صاحب چنین ادعائی شده اند یا کیست؟ اینها در راه با اظهار نظر درباره مطالبی بسیار ریشخند یا افتاده که در جا معروشنفکری و با با ساختن دوسه سطر شعری آهنگ و قافییه به ایما و اشاره یک اعتراض بسیار "آبکی" به اوضاع نموده اند و آن دستگاهدائی هم با توقیف موقت نشان قهرمانی خلق و افتخار به آن ها داده است و اینها شده اند مدعیان روشنفکری جا معروشنفکرانی هستند که ظلم بی دلیل عمل گذشته به ایشان از زده ده که گناه این ادعا را داشته باشند و هموطن آواره بنده هم نمایندگان و وکالت "یاران بی گناه شهر" این حضرات را بهانه قرار داده برای تخطئه و سفسطه کردن عدم رضایت به حق جا معرا بیاران بنده میگویم در این رساله ولایت فقیه و کتاب کبیر توضیح المسائل خمینی چه مطلب مسحور کننده و جالبی وجود داشت که عمل داد درسی ارتش به دستور بیاران بی گناه شهر، کسانی را که این کتب در نزد آن ها پیدا میشد محکوم به اعدام و حبس مؤبد میکردند؟! این کتابها کسه در روز انتشار در اختیار دستگاههای به اصطلاح امنیتی و مسئولین صلاح اندیش رژیم قرار داشت چرا مفاذ آنها را در معرض دید عموم نمی گذاشتند تا مردم با خواندن آنها و اطلاع از مندرجاتشان فرصت بحث و قضاوت در باره " این رهبر آزاده و استقلال -

طلب و دموکراسی شعار را " بهترین افتش و به بیراهه کشانیده نشوند؟ از دید این آقای محترم روشنفکران مقصود محکوم با دیدگان بر قدرت نتوانستند و بیانخواستند نکات محکوم کننده موجود در رسالات خمینی را ببینند ولی خود ایشان که میفرمایند "ا ز شهر یورما ۱۳۵۷ کتاب ولایت فقیه آقا" و فرمایشات ضبط شده ایشان در هر کوی و برزن و سر هر چه راهی فراوان بدست می آمد " و در نتیجه - اعتراف مینماید که آنها را دیده و شنیده اند چرا در روزنامه ها و دستگاہ تبلیغاتی رژیمی که موجودیت آن از طرف "آقا" مورد تهدید واقع شده بود، این مطالب را برای آگاهان و استحضار و قضاوت واخذ تصمیم به موقع جا معروشنفکران خودشان که مورد تهدید واقع گردیده بودند نگفتند و نوشتند؟ و کسی امروز به قصور روشنفکران ادعائی معترضند و رفتار آنها و حرف نویسنده نامه سرگشاده "بر دلشان گران آمده" است ایشان که قضاوت درباره اعمال رژیم گذشته را بنا می دانند و قضاوت آن را به تاریخ حواله میکنند و اعمال صدراعظم بزرگ آلمان، بیسمارک را شاهد مثال می آورند، در حقیقت آب به آسیاب آقای خمینی میریزند که عین استدلال ایشان را درباره اینهمه اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی که مملکت و ملت را به انهدام و بیدبختی کشانیده است بنمایند و قضاوت درباره اینهمه اعمال وحشیانه و بیرانگرا به تاریخ حواله دهد. آری آقای عزیز، اینکه اظهار نظرها را فقط به بیان شهادت درباره رژیم منحصر میفرمائید چرا شخصاً " در این باره ادای شهادت نمی کنید و انجام وظیفه نمی - فرمائید؟ ولی درباره عمل روشنفکران دستگاه ساخته، به قضاوت قطعی و صدور حکم نهائی و محکومیت ایشان می پردازید؟ اینکه می نویسید " وقتی میخواهید در باره رابطه علیت بین راه و روش ها و حاد های به این عظمت حکم بدهید باید کمی جدی تر باشید" در واقع افشاده عالمانه میفرمائید. اما نمی دانم چرا این همه وقت در بررسی رافق در باره یک بعد ضعیف اشتباه روشنفکران در قضیه انقلاب اعمال میفرمائید ولی چون به تحقیق و سنجش درباره رژیمی که حداقل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعال ما پشاه در همه ابعاد زندگی مردم مملکت بود می رسید - که باید خیلی خیلی جدی تر باشد - آن وقت " از این حادثه عظیم و نکستسه اول سرعت می گذرید " خیر قربان آهسته تر کجا تشریف می برید جا معروشنفکران است همه حرف مردم غیر روشنفکر مملکت در همین نکته است که شما از آن سرعت میگذرید. مردم درباره کشف بانیا این فاجعه عظیم و روابط علیت آن خیلی بیشتر از نقش روشنفکران اصرار دارند. مقامت وایشا مردم وفداکاری و جانبازی ارتشی که از بیخ و بن با سا زمان ارتش شاهنشاهی تفاوت کرده است را در جنگ با دشمن متجاوز به حساب رژیم گذشته و سا زمان های آن می گذارید. ای بسا سفسطه و بی انصافی است. رژیمی را که با همه بد و بیخا قاره بره بر گذاری آبرومندان



فرهنگ ايران

محمد جعفر محبوب

سخنی در باره حافظ ...

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب

تا کنون در این سلسله گفتارها هیچ سخنی از حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ، بلبل دستان سرای شیراز، لسان الغیب، مونس شب های تنهایی درد آشنا یان و هجران کشیدگان، در میان نیامده است. اکنون نیز که برای راه جستن به ساحل این دریای نا پیداکرانه قلم در دست گرفته ام، هنوز از دشواری کار، از عظمت این شاه عرسمانی، از آن همه سخن گاه زجها ت گوناگون در باره وی می توان گفت می هرایم: تا کنون آنچه در باره خواججه و شعر بهشتی وی - که به سرود قدسیان مانده تر است تا تراوشن قریحه مردی از دنیا ی خاکی - گفته اند به قول خود او:

حرفی است از هزاران، کاندربا رت آمد حافظ از تما م گویندگان بزرگ و خداوندگان شعری ( فردوسی - نظامی - مولانا جلال الدین - شیخ اجل سعدی ) از نظرات ریخی به ما نزدیک تر است. وی در بیان قرن هشتم، سعدی و مولانا در اواخر سده هفتم، نظامی در آخر قرن ششم روی در نقاب خاک نهفته اند. فردوسی نیز در او پسین سال قرن چهارم ( ۴۰۰ هجری قمری ) گارسوردن و تجدیدنظر و تکمیل شاهنامه را به پایان آورد و با زده سال و بهر او بیسی دیگر شاه زده سال بعد جان به آفریننده جان هاداد، با این حال در میان این ابرمردان کسی که از همه کم تر در باره حقایق زندگی وی آگاهی داریم، خواججه شیراز است. حافظ درست یکصد و بیست سال پس از وفات مولانا جلال الدین درگذشت. آنچه در تحقیق در باره زندگی مولانا ما را رنج می دهد از وفات او پیش از حد است و مدارک مربوط به زندگی شمریش و پیر برکت اوست، و حال آن که یک قرن بعد از وفات وی "تقریباً" هیچ اطلاع درستی از زندگی او باقی نمانده است و دیوان او و دیوان دیگر می آید، به جای نمانده است و دیوان حافظ نیز در باره زندگی و مادی و جسمانی خود او، و اطلاعات دربار آنچه به شاعر می مینویسد و سخت کوتاه است. شاعر مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست و شرح جرای های این دوسه روز را که نفسی از بدن وی ساخته و شایسته بلبل نظر سوره نشین جان غازی او را تخته بنسبتن کرده اند به چیزی نمی گوید. از همین روی اگر در باب مرگ فرزند، نور چشم و میوه دل خویش نیز ناله ای سر می دهد، حاصل سخن او همین است که فرزند گرامی اش آسان رفت و کار او را مشکل کرد و جز این، نه اسمی، نه رسم، نه وصفی، نه به دست دادن سال های عمری، هیچ از این شعرهای مرتبه گونه وی بر نمی آید. فقط: ماه کمان آبروی او از چشم سوده و مهر دلحد منزل کرده و کمان او را از اشک دیده رود چرخ ساخته و خون را به جای می لعل در "جام غم" بدو پیچیده است. از این گذشته دیوان خواججه از نظر حجم دیوانی کوچک است و پس از پنجاه سال از عمری، بیشتر یا کمتر، تعداد دتمام بیت های او، با افزودن قطعه ها و رباعی ها و مثنوی ها و مآده تا ریخ ها و شعرهای متفرقه به شاه غزل های که سر آسان ها بیت الغزل معرفت است، شاید تعداد بیت های دیوان او به پنج هزار نرسد و چه کرامتی، چه خارق عادت، چه نبوغ و عظمتی از این بالاتر که گوینده ای با پنج هزار بیت شعر پس از شاعران زبان آوری چون فردوسی و نظامی و مولانا و سعدی از راه فرار آید و با ۴۸۶ غزل که هیچ گاه تعداد متوسط بیت های آن به ده نمی رسد ( حد متوسط، یعنی معدل بیت های هر غزل کمی کمتر از ۸/۳۱ بیت است ) به گفته خود "به دیوان غزل صدر نشین" شده است.

بزرگ ترین کرامت و شگفت انگیزترین خارق عادت در زندگی خواججه همین دیوان اوست، اما برای ذهن های ساده، و کسانی که تا مل و تدقیق الفتی ندارند، و به اندیشیدن و استدلال کردن آموخته نشده اند، این کرامت بزرگ، پدید آوردن دیوانی بدین عظمت، کما فی نیست. از سوی دیگر چون خواججه از نظرها سخت پنهان می رفت و جزئیات زندگی شخصی و خصوصی خویش را در شعرش منعکس نمی ساخته است، تذکره نویسان ساده دل و کودکی مزاج، تا بخواجه در باره زندگی او، شعرها و لسان الغیب شدن او افسانه ساخته اند. یکی از این تذکره نویسان عبدالنسیبی فخرالزمانی قزوینی است که به کار نقالی و قصه خوانی اشتغال داشته و خود در کمال انصاف و شرافتمندی اعتراف می کند که چون در روزگار کودکی و جوانی دنیا ل تحصیل نرفته و سرمایه فطری نیندوخته، و از سوی دیگر در سنین بلوغ فکری متوجه بلندی قدرت نشوران و تعظیم و تکریم مردم در برابر صاحبان علم و فضیلت گردیده، خواسته است او نیز تا لیغی بسازد، و توجه یافته است که از وی جز ساختن تذکره ای مشتمل بر زندگی نامه و آثار شاعران ساخته نیست. از همین روی تذکره ای برده خسته و چون در آن فقط ترجمه شاعرانی را که سابقاً نام مسروده اند، با سابقاً نامهای ایشان آورده، تذکره خود را "می خانه" نام نهاده است. در هر صورت، یکی از منابع قدیم افسانه سرایی در باب زندگی خواججه، همین تذکره ای می خانه است که مؤلف نگارش آن را به سال ۱۰۲۸ هجری قمری / ۱۶۱۹ میلادی در شهر بته، هندوستان به پایان برده است و این خلاصه گفتار اوست در ترجمه حال خواججه شیراز که نقل به معنی شده است:

... جد عالی تبار ایشان از کویای \* امفهان است ... در ایام سلطنت اتابکان از آن جا به شیراز آمده ... اند.

نام پدر ایشان بهاء الدین و با زرگان و توانگر بوده است. ما در حافظ کا زرونی است و خانه ایشان در دروازه کا زرون بوده است. بهاء الدین سه پسر داشته که کوچک ترین آنها شمس الدین محمد ( حافظ سعدی ) بوده است. برادران پس از مرگ پدر تا مکنتی داشتند با یکدیگر نبودند و چون چیزی در بساط نما نند پراکنده شدند. فقط شمس الدین با ما در در شیراز ماند. ما حافظ هنوز خردسال بود.

" آن سال که از کثرت برایشانی پسر خود را در مغربن به یکی از اهل محله سپرد تا مربی حال او شود... خواججه چون خود را شناخت، او را وضع آن مردش خوش نیامد. به کسب خمیرگیری مشغول شد و اکثر شب ها از نیم شب تا سفیده صبح به آن امرها مورمی بود و همیشه در سر خمیری بر صبح ما دق سبقت می گرفت.

ظاهراً او داشتن حافظ به خمیرگیری از آن جهت بوده که این پیشه مقتضی سحر خیزی است و مؤلف می خواسته است حافظ را در سرگاه به مقام عالی شاعری برساند. در هر صورت در حوالی دکانی که حافظ در آن خمیرگیری می کرده، مکتب خانه ای بود " و اکثر اطفال ارباب حال در آن مکتب به درس خواندن اشتغال داشتند و عبور و مرور با آن مکتب در آن وقت واقع می شد. روزی به خاطر طرش رسید که در آن وقت و سواد به هم رساندن مسووجب خدا شای می شود. مرابا یکدهم به این کار رجوع کنیم شایده که از عنایت بی نهایت الهی از این فیض بهره ای برداریم... در آن کار خیر بی استخاره شروع نمود... تا به اندک زمانی به توفیق ایزدی چون... حافظ قرآن و سواد خوان شد.

انصاف، عبدالنسیبی این داستان را بسیار ناسیانه به هم بافته است. اگر خواججه هنوز کودک بود که توجه وی به مکتب رفتن جلب شد چگونه خمیرگیری می کرده است، چه این کار مستلزم داشتن نیروی بدنی کافی است، و اگر وی به سنی رسیده بود که می توانست خمیرگیری کند ( یعنی دست کم هجده سال داشت ) چگونه می توانست

و بدو اجازه می دادند که در سلک کودکان مکتب خانه نشیند. نیز شگفتنا که چه زود چه آن حافظ قرآن و سواد خوان " شده است؟! حفظ کردن قرآن، حتی برای عربی زبانان کار آسانی نیست، تا جایی که تذکره ای مستقل در معرفی وی با احوال حافظان قرآن تاء لیف شده است. آن وقت حافظ، معلوم نیست در کودکی یا جوانی، در مکتب خانه سر کوه و مچا وردگان نانوا یی او، در عین خمیرگیری در اندک مدتی حافظ قرآن شده است!

دنیایه داستان هم به همین بی مزیگی است. بسیار زدر همسایگی دکان خواججه جوان بزاز، فصیح و بلیغ و صاحب طبع شعر دکان داشته است و ما حیان قریحه و دوست داران شعر در محل کسب وی گرد می آمده اند. " حافظ را اطوار آن مردم خوش آمده... و همیشه آرزو مند آن بوده که از زمره سخنوران باشد " اما چون در آن فن مهارت نداشته اکثر شعرهای ناموزون می سروده و بر شاعران می خوانده و خود را مضحکه ایشان می کرده است تا... روزی از روزهای رمضان المبارک، آزار بسیار از نظریان شهری بیند و از وضع خویش دلگیر و مأیوس می شود و به مزاج بسیار کوهی \* \* \* می رود و شب در آن جا افطار رومی کند و روز و شب به مناجات و تضرع و زاری می گذارد. سرانجام در شب بیست و سوم ماه رمضان پس از تضرع بسیار خواب او را می رباید و حضرت مولای متقیان را به خواب می بیند " که از نعل مرکب او تا قیامت عرش نور بلندی شده، روی مبارک به ایشان می نما یدمی گوید که ای حافظ ( شایده هنوز تا آن وقت خواججه تخلص حافظ را برای خود اختیار نکرده بوده است ) برخیز که مراد تو برآورده ایم - و لقمه ای در کمال سفیدی از دهن مبارک خود بر آورده به دهن حافظ می نهومی فرما ید که ای بواب علم بر تو گشاده گشت و تا دره زمانه شدی و ...

... آورده اند که خواججه می فرموده که هرگز به آن لذت لقمه ای نخورده و از هیچ لذتی آن قسم ذوق نیافزیده بودم که از آن لقمه... خواستم... سروجان نثار مقدمای میرمردان گردانم، آوازبانگ مؤذن به گوشم رسید، از خواب بیدار شدم و باطن خود را از زبرکت... آن بزرگوار متجلی یافتم، در آن سفیده صبح سحر دلم در موج آمد و این غزل که هر مصرع او رفته رفته از هر قیمتی است بر کنه افتاد:

دوش وقت سحر از غم نجاتم دادند  
و اندر آن ظلمت شب آب حیا تم دادند  
خوب، این حالا شجیری، معجزه و کرامت اتفاق افتاده، خمیرگیری بی بهره از طبع شعر، چند شبی گریه و زاری می کند و بهانه متوسل می شود از زخمی که خواججه شعر خوب بگوید. حضرت مولا به خوابش می آید و لقمه ای از دهن او خوردن و او می گذارد و دیگر مرتبه خمیرگیری که موضوع مضحکه و وسیله استهزا و دست انداختن شاعران و صاحب طبعان بوده است لسان الغیب می شود. وقتی رفقا غزل حافظ را می شنوند به آسان زبیرا رومی روند و می گویند: " این شعر تو نیست و به اعتقاد ما معلوم نیست که هیچ فردی از افراد شعرا در این جزو زمانه به این خوبی شعر گفته باشد ( پس آن شعرا ز کجا آمده؟ )... گفتیم غزلی طرح کنید... کردند. به توفیق الهی خوب گفتیم..."

تا ز بعد از تما م این ماجرا ها است که به قول عبدالنسیبی یکی از ازا که بر به خواججه فرموده که چون از سعادت قرآن

دانی و فرزان خوانی مستغذ و بهره ور شده ای باید که تخلص خود را حفظ نمایی. شمس الدین بنا بر گفتار آن بزرگوار تخلص خود را حفظ نمود... ( تذکره می خانه، به تصحیح احمد گلچین معانی، ص ۸۴ تا ۸۸ )

کار افسانه سازی در باره حافظ و زندگی و شعرا و، با گفته های عبدالنسیبی که نه معقول و منطقی است و نه مستند به هیچ سند نقلی، تا زه آغاز می شود و از آن پس هر که می رسد بر آن مزید می کند و برای یک یا چند غزل وی افسانه ای می سازد تا بدان جا که از این افسانه های کودک پست و کتانی بزرگ می توان ساخت.

این گونه دخل و تصرف ها نه تنها در ترجمه حافظ، و شرح سوانح زندگی خواججه صورت گرفته، بلکه دیوان آسمانی او، حتی از این نیز بیشتر عرصه دخل و تصرف کاتبان و نسخه برداران و حتی دوستداران خواججه قرار گرفته و در این شش قرن که از در گذشت خواججه می گذرد، به دلایلی که شایسته و نایم به اختصار یا دکنیم در معرض دست کاری و تغییر و تبدیل و افزایش و کاهش ( بیشتر افزایش تا کاهش ) دانی شده است.

اگرچه وقتی کتابی طرف توجه و مورد علاقه خوانندگان باشد نسخه آن ( در دوران پیش از اختراع چاپ ) به سه تعداد زیاد دتیه می شود. تعداد بسیار زیاد دست نویس های کتاب عظیم شاهنامه گواه این امر است. اما در عین حال، اگر حجم کتابی چندا ن بزرگ نباشد، کسب نسخه برداری از آن به مراتب آسان تر است. دیوان خواججه از این نوع کتاب ها است. حافظ در دوران زندگی خویش دیوانش را جمع آوری نکرد و رسماً " به نام خویش انتشار نداد، و حتی وقتی دوستانش با او امر او برام این کار را از وی تقاضا می کردند، ظفره می رفت و به بهانه های گوناگون توسل می جست و بنا به آنچه در مقدمه دیوانش آمده است " حوالت دفع و منع آن به نا پروائی روزگار کردی و نقیض و عداوت اهل عصر عذر آوردی " و مفهوم این جمله آن است که خواججه از انتشار دیوان به نام خویش نگران بود و می ترسید فتنه انگیزان تکفیرش کنند. به همین سبب و عداوت اهل روز، قدیم ترین نسخه ای از دیوان را که در دست داریم بیست و یکی دو سال پس از درگذشت خواججه نوشته شده است. اما چون شعر خواججه در دوران زندگیش شرق و غرب دنیای فارسی زبان را در نور دیده و طفل یک شبه غزل های او به یک ساله پیچیده بودند، بی درنگ برداشتن نسخه های متعدد از دیوان وی آغاز شد و کما یه جای رسید که از هیچ کتابی از زبان فارسی، این انداز نسخه برداری نشد. پس از رواج فن چاپ نیز همین قبول و اقبال مردم دامنه یافت. در میان ایرانیا ن مسلمان، بجز قرآن کریم که " ولا " کلام خداست و شریعت نیست، و تا نیا " به زبان عربی نازل شده و ارزش دینی و ما وراء طبیعی دارد از هیچ کتاب دیگری به قدر دیوان حافظ استقبال نشده است.

ناچار این نسخه برداری های بی شمار و دانی، موجب تغییر و تبدیل ها، اتفاق افتاد و غلط ها، ایجاب دست کاری های عمدی به دلایل گوناگون که عمده ترین آن ها یکی تغییر و تحول زبان در طی قرون، و فراموش شدن بعضی واژه ها و ترکیبات و پدید آمدن بعضی دیگر و دیگری اعمال سلیقه کاتب ( یا در دوران رواج چاپ سلیقه نا شر و مصحح ) یا تا مین مقامد بازرگانی ( مانند افزودن غزل های دیگران به دیوانی به منظور کمال تر و مفصل تر جلوه دادن آن ) است، و هر چه توجه مردم به کتابی بیشتر شود، این گونه دگرگونی ها نیز افزایش می یابد. سر این نکته که در دیوان خواججه این همه اختلاف و دگرگونی و نسخه بدل و کم و زیاد را یافته، اما در دیوان گویندگانی مانند سلیمان ساوجب، ناصربخاری، اما می هروی و مجدالدین همگر \* \* \* این گونه تغییر و تبدیل ها کمتر دیده می شود همین است.

اکنون، با در نظر گرفتن تما م این گفتگوها، دخالت ها و تردیدها بی که در سرگذشت و صحت و اصالت شعر خواججه وجود دارد، تکلیف ارادت مندان و دوست داران این گوینده آسمانی چیست؟ و چگونه در مقام برررسی حوادث زندگی وی و بهره گیری از سرودهای قدسی وی می توان درست از آن دست و سره را از آن سر جدا کرد؟ این مطلبی است که، دست کم از دوران رواج یافتن تحقیق علمی و ادبی به روش نو، ذهن بسیاری از محققان را به خود مشغول داشته و قسمت اعظم آنچه در باره زندگی او خواججه و شعرا و نوشته شده برای حل این مشکل راه بردن به نقطه حقیقت است.

شادروان سیدعبدالرحیم خلخال، یکی از اندام مندان فعال و بی سروصدا ی دوران پهلوی اول، کسی است که به سال ۱۳۰۶ خورشیدی / ۱۹۲۷ میلادی دیوان حافظ را از روی نسخه ای که متعلق به خود او بود تا آن روز قدیم ترین نسخه موجود تا ریخ دار دیوان خواججه شناخته می شود. به سال ۸۲۷ ه. ق. نوشته شده بود انتشار داد. همین نسخه است که چندین بعداً ساس چاپ معروف شادروانان علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی قرار گرفت و به نام هوزینبیه وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۰ ه. ش. انتشار یافت. خلخال و مقدمه ای به دیوان چاپ خویش افزوده و بسا





# چرا ایرانیان

تاریخ ایران

## شکست خوردند

بقیه از صفحه ۸

در شکست ایرانیان از تازیان معجزه‌ای روی نداد و خواست خدا بی هم‌بهرین نبود که تمدنی دستخوش توحشی گردد، بلکه چندیدیدختی به هم بیوسته‌ما به رستگاری دشمن گردید، بسا هم‌نیروی طبیعی چون آب و باد در کار هما وردی تاء شیر نبود، این شوربختی‌ها که برخی بدست خود ایرانیان فراهم شده و برخی دیگر از زگردش زمانه پدید آمده، یکی پس دیگری به سود دشمن و به زیان ما بود.

آنچنانکه یا دخا هم کرد، امپراتوری روم هم در آسیا از هم‌بگونگی پیش آمده‌ها دست و درهما ن روزگار ن، از آسب عرب‌ها برکتا نشانند.

این پیش آمده‌ها بدوشوم اینهاست:

- \* جنگ‌های خان و مان براندا ز خسرو پرویز بسا بهرام چوبین و پس از آن با رومیان.
- \* کشتن شیرویه هم‌کسان خاندان ساسانی و بزرگان و سران ایران را.
- \* طغیان دجله و فرات با هم.
- \* طاعون.
- \* به پادشاهی رسیدن دوازده تن که در میان آنان چند زن و کودک نیز بود، در مدت چهار رینج سال پس از کشته شدن خسرو پرویز.
- \* آزردن خاندان بنی لخم در حیره.
- \* شکست دیدن رومیان از تازیان و با زدن راه به سوی تیسفون.
- \* برخاستن تندبادی در چهارمین روز نبرد در قادیسه و کشته شدن رستم فرخزاد، سردار نام آور یزدگرد و افتادن درفش‌ها و به دست دشمن.

نزد برخی از تاریخ نویسان ایرانی و تاریخ نویسان عرب زبانی، هم‌این بلاها را اله‌بیرا نکیت تا عرب پیروز مند بیدار آید، بی شک خود اینگونه نویسندگان را دیوتعب بهرزه‌های بی‌انگیکت.

پیدا ست که هم‌این آمده‌ها درینجا به تفصیل یاد کردن، سخن را بدرازا خواهد کشاید، ناچار باید به سر شمردن آنها بسنده کنیم، بجاست کسی از ما به آغزهای فراوان این پیش از تاریخ ایران ایراد زده‌ها ستان دلخراش جنگ عرب و عجم را روشن سازد، آنچه نگارنده در این گفتار می‌آورد یک درصداست و از برای راهنمایی است.

در همه‌ها این انگیزه‌ها یا دیگر سنگی خود عریها را بر شمرده که آنان را به تکتا پویرا نکیت، نزد آنان در آن روزگار آن ممالک کباب سره وقتیا سره‌ها مبردا روا زبخشایش آسمانی برخوردار بودند.

اینان دریا فته بودند که اگر به سرزمین‌های آبیاد ایرانیا و رومیان دست یابند، به‌شوا بی‌خواهند رسید وزن و فرزند مردم شکست خورده از آن‌ها خواهد گردید، این است که از برای غارت خورده‌ها و فرزند مردم این مرزوبوم‌ها برخاستند و از آرزوی خود، دست از پیکان نشناختند، به‌ویژه که شنیده بودند شیراز را که در ایران از هم‌گسخته‌ها ستان تر به‌کا مدل خواهند رسید، به‌شاه‌ها رسیدن پورا ندرخت دختر خسرو پرویز، بیش از همه آنان را گستاخ کرد، چنان‌که زبانی را به چیزهای نمی‌گرفتند، دیگر ایران را در آرای سروداری نشمردند، حدیث "لن یفلح قوم، اسندوا امرهم الی امراء" در باره پورا ندرخت نقل شده است (۱).

در میان گروه‌های انبوهی که از برای تاراج کمر بسته بودند هزاران کسان بی بودند که هنوز به سلام‌نگاریه بودند و جز ریودن و بردن و کما مدل برگرفتن و به‌شوا بی رسیدن به چیز دیگری اندیشیدند.

### عصر فرسودگی

خسرو پرویز پس پادشاه هتوانای خاندان ساسانی پس از کشته شدن پدرش هر مزد چهارم، در سال ۵۹۰ میلادی به تاج و تخت رسید و در پایان بهار همان سال بخاک روم پناه برد، او مردی بود زبیا و بلندبالا و زورمند، این مرد بدشیا رشگفت انگیز هم‌بزم‌آرا بود و هر مزم‌آرا، در هنگام پادشاهی سی و هشت ساله‌ها، خاک امپراتوری ایران از هر سوی گسترش یافت و اندوخته زر و گوهر در گنجینه‌ها و همانندنداشت، درست است که در روزگار او ایران کامیاب مینمود اما فرسوده گردید و این فرسودگی تا بجایی گردید که اگر پدیدگه از رومیان در هم‌نکست و زنا زبانی نا بودند. آن‌گاه که پرویز شاه شد، رسته‌ها گسخته، ایران آغشته و بریشان بود، یکی از سرداران بزرگ و دلاور پدرش بنام بهرام چوبین از خاندان نامور مهران اشکانی خود را شاه خواند، او در روزگار خود هر مزم‌چهارم سرکشی آغا زگرد و چون مردی کارآزموده و دلیر بود بیشتر سبایان ایران به سوی او رفتند، پرویز خواست با زبان خوش هما ورد را به‌راه آورد و با وی بسازد، چون سودی بخشید به‌ناچار به‌راه هما ورد تن در داد، در حلقو (ن) قصر شیرین کنونی (دو جنگا و ربه‌هم‌درآ و یختند، پرویز درین نبرد نتوانست با پیداری کند، ناگزیر از پهنه‌ها کارزار وریتی و با چندتن از ایرانیان خود آهنگ سرزمین سوریه کرده که در آن هنگام مدرست روم شرقی (بیزانس) (۲) بود، در تارخ بلعمی آمده: "چون گسری (پرویز) از پیش بهرام (چوبین) برگریخت و بزمین شام همی شد و پورا اندر گرسنه ماند، ایاس بن قبیصه لظائی او را پیش آمد و کسری را به هم‌مانی برد و توشه بیابان داد و خود برسم دلیل با او برفت ...

پرویز با رنج فراوان خود را به قسطنطنیه بدریا میراتور موریکوس رسانید و از ویاری خواست، امپراتور دختر خود مریم را به زنی به‌و داد (۳) و با هفتاد هزار رسیا به‌سه سرداری پسر خویش تئودوسیوس به‌ایران بازگردانید.

پرویز با آن زن و آن سباه روی به آذربایجان نهاد و "بندوی" که خالشی بود با بیست هزار مرد جنگی به پیشیا ز او آمد، پرویز با آن همه سباه آهنگ تیسفون کرد و بهرام چوبین با صد هزار مرد بر او فرو داد، سبایان از زهر دوسوی رده برکشیدند، چون "بندوی" به لشکر بهرام زینها ردا داد، از آن صد هزار مرد، فقط چهار هزار تن برای او به جای ماندند، بهرام مینا چار از پهنه‌ها کارزار برگریخت و به ترکستان رفت.

پرویز پس از این کامیابی، بسرا میرا تور و تئودوسیوس و سباهش را با هدیه‌های فراوان و گرانبها بنواخت و به روم بازگردانید، بهرام منزد خاقان بخوشی پذیرفته شد و این‌ها به‌نگران پرویز گردید، به‌گفته‌ها بی پرویز یکی از نزدیکان درگاه خود را به نام "هرمز چار" بزم درگاه خاقان ورا رود (ما ورا لستهر) فرستاد و از او درخواست که بنده سرکش بهرام چوبین را بدرگساره وی فرستد. خاقان خواهش پرویز را نپذیرفت و هم‌مانی را که گرامی میداشت به دشمن نداد.

ناگزیر بیک پرویز به خاقان که بزرگترین زن خاقان بود روی آورد، او را با هدیه‌های گرانبها بغریفت و بسر آن داشت که یکی از بندگان ترک خود را بفرستد و بهرام را بکشد.

این ترک به بیانه‌ها می‌آزسوی خاقان، خود را به بهرام رسانید و دشمنه زهر آگین به پهلوشو کمش زده و از آسیای درآورد، نگهبانان بهرام از بی‌رسیده‌ها شمشیرهای آخته آن ترک را پاره‌ها کردند "گردویه" خواهری‌ان زن زیبای بهرام که بسیار دلیر و هوشمند بود از دیدن کالبد بخون خفته بهرام خروشی برکشید، گفت، چنین است سرانجام کسی که بخدا وندگارش خیانته کند! همین زن است که پرویز را ورا به هم‌سری خود برگزید.

فتح سرزمین‌های آسیای روم پس از ساختن کار بهرام، چنین مینمود که پرویز چندی آسوده خواهد زیست اما از زکسوردوست وی تندبادی برخاست و او را به‌ناچار به میدان ستیزه نبرد افکند، در امپراتوری روم، همان سرزمینی که ما به رسته‌ها رستگاری خسرو پرویز بود و او را به تاج و تخت از دست رفته‌ها گانش رسا نید و دست بهرام چوبین را کوتاه ساخت، شورشیا ن، موریکوس و پسرش تئودوسیوس را کشتند و به جای وی مردان باکاری را به نام فوکاس (۴) نوا میرا ۶۰۲ به امپراتوری برداشتند، پس از امپراتور کشته شده، نتوانست خود را به ایران برساند و پیدای را که به پدر و پورا درش رفته بود از برای خسرو پرویز بازگویی و او را بی‌خواهد. پرویز از شنیدن این پیشامد برآشفت و از برای کیسین جویی از پدر زن خویش برخاست، آن‌ها سر پناهنده‌ها را تاجگذاری کرد و امپراتور روم خود را ندوستان از سرداران بزرگ خود را با وی به خاک‌های امپراتوری روم گسیل داشت، یکی ازین سرداران نامور فرخان است و او را شهرآراز (= شهر برز = گراز کشور) گفتندی، باز از او پادشاه هم‌کرد.

درین گیرودار لشکرکشی ایران، خود رومیان، فوکاس را در سال ۶۱۰ میلادی کشتند (۴) و هرا کلیوس را به امپراتوری برداشتند، با پیش آمدن چندین روزگار آغشته و برهمی، خسرو پرویز برین اندیشید که به‌شاهنشاهی خود از سوی با خترگشایش دهد، سباه پیروز مندش همچنان در خاک‌های آسیای روم پیش میرفت، لشکر ایران در سال ۶۰۹ رها (Edessa) را بگشود و در سال ۶۱۴ انطاکیه و دمشق را برگرفت، او و شلیم نیز در بیستین (فلسطین) در ما هژوئن ۶۱۴ پس از هجده روز مچا سره‌ها آسب دیدن فراوان شدند، سباه "شهرآراز" افتاد.

سردار دیگر خسرو پرویز، به‌گفته‌ها طبری، شاهین کسه با دوسپان (۵) با ختر بود مصر را برگرفت و کلید شهر اسکندریه را برای خسرو پرویز فرستاد و این در سال بیست و هشتم پادشاهی وی بود.

گرفته شدن مصر در میان سالهای ۶۱۵ و ۶۱۶ نوشته‌اند و گشاینده آن بنیادشاهین با شذیرا در آن سالها او را آسیای صغیر در نبرد بود.

پیکارهای بدرجام

لشکرکشی خسرو پرویز که در آغا زبیرای یاری خاندان موریکوس بود، به نبردهای سهمگینی میان ایران و روم گرایید، این پیکارهای بدرجام به زیان دوا میرا تور یا تمدن جهان و به سود توحش بود.

پس ازین زد و خورد‌های خونین، تازیان از کمینگاه بدر آمده به سر مردم خسته و فرسوده کشورهای کباب سره و قیصر ریختند و رسیدند به چیزهایی که در خواب هم‌نمی‌دیدند، به‌ویژه چیزی که به رومیان دل‌داد و آنان را در بر انداختن ایرانیان برانگیکت همان گشودن اورشلیم و ربودن چلیپا بود (۶).

آنچنان که میدانیم در سال ۶۲ پیش از مسیح امپراتور رم یومپیوس اورشلیم را بگشود و بیستین پختی از آن امپراتوری گردید، مردم آن سرزمین هیچگاه مدلی خوشی از این بیگانگان نداشتند، به‌ویژه یهودیان آنجا از روزگار آن پیش‌کینتی از عیسویان در دل داشتند. نویسندگان رومی یاد کرده‌اند آن‌گاه که لشکر ایران ایران به سرکردگی شهرآراز در سال ۶۱۴ به بیستین رسیدند گروه انبوهی از یهودیان که ۲۶۰۰۰ نفر نوشته‌اند به لشکر ایران پیوستند و این چنین فرصتی یافته از دشمنان دیرین خود رومیان و ترسایان کین تیسفون کردند، در آن زمان اورشلیم بسیا ربا شکوه و آسپاد و ثروتمند بود و یک مرکز دواستور و آمدویا زرگانسی بشما میرفت و در هر گوشه‌ای از آن کلیسا و دیر پراپ بود و در بسیاری از آن جایگاه‌ها آثری از عیسویان نگاهداری میشد، بسا از دست یافتن به این شهر مقدس و زیا رتگساره، لشکر ایران به هم‌مانی ورا همنامی یهودیان دست به غارت گشودند، کلیساها و خود مزار حضرت عیسی را سوزانیدند و گروه انبوهی را کشتند و ۳۵۰۰۰ برده گرفتند و در میان این بردگان گروهی از کیشیان و در میان آنان پیشوای بزرگ بطرک زکریا بود، بی‌شک درین کشتن و سوختن و بردن، یهودیان دست داشتند، چنین ترکتازی بدست هر که انجام گرفته‌ها شد، صفحه‌نگینی از تاریخ ما

بشما رمی رود.

در میان چیزهای گرانبها‌ها که از اورشلیم ربوده شد و شوری در جهان عیسوی افکند، چلیپا بود، همان داری که در سال سی ام میلادی عیسی بالای آن جان سپرد، این چوبه‌ها رنژد بیروانش گرامی ترین پادگاری است از او. آن‌گاه که هلن (۲۴۷ - ۲۲۷)، مادرا میرا تور کستانین به زیارت اورشلیم رفت، بدرخواست وی جایی را که عیسی پدا رزده شده بود (جبل الجبله) کاوش کردند و سببه چلیپا یافتند، برای اینکه دانسته شود کجا میک از آنها دار خود عیسی است این چنین به آزمایش پرداختند: زن بیماری را که در استان مرگ بود، سبای از آن سب چلیپا به روی او افکندند، از سبای چلیپا بی‌کاه و بی‌هودی یافت، دانستند که آن چوبه چلیپا، از آن عیسی است (۷) آنچنانکه در انجیل آمده، برای اینکه به عیسی توهین شده‌ها شد، او را میان دود ز پدا رزنده (۸).

پس از آنکه چلیپا درست شناخته شد، به فرمان هلن آن رادوبه‌ها کرده، نسیمی را از برای کشتن امپراتور بیزانس به قسطنطنیه فرستاد و نسیمی دیگر را دریک غلاف سیمین نها دو کلید آن را به اسقف اورشلیم سپرد، و در کلیسای "برخاستن مسیح" در همان پشته جلجله نگاهداری کردند.

پیش از رسیدن لشکر ایران به اورشلیم برخی از آشارس مقدس را برای اینکه بدست دشمن نیفتد به بیزانس فرستادند و چلیپا را بگفته طبری و بسیاری از نویسندگان دیگر در یک صندوق زرین نها ده‌ها بی‌غی زیر خاک پنهان کردند و روی آن کباب رویا نیدند، آن‌گاه که شهرآراز، در ماه ژوئن ۶۱۴ اورشلیم را بگشود، بطرک (۹) آنجا را با نند از برای رنج و شکنج داد تا اینکه جای چلیپا را به او نشان داد و او بدست خود آن را از خاک بدآورد و از برای خسرو پرویز فرستاد و این در بیست و چهارمین سال پادشاهی وی بود، دینوری در اخبار الطوال به‌اشتباه نوشته: یکی از سرداران خسرو پرویز به نام "یوبود" به سوی مصر لشکر کشید و اسکندریه را بگشود و به کلیسای بیسی در آمدوا سقف آن را به نند از برای رنج و شکنج داد تا او را به چوبه‌ها ری که گویند عیسی بروی آن جان سپرد و همنس شد، آن‌ها در خاک سپرده شد و با لای آن سبزی کاشته بودند، و در جای دیگر آورده که این چوبه‌ها را شاهین از اسکندریه برای خسرو پرویز فرستاد (۱۰).

### خسرو پرویز، مغرور از زکسوردگشایی‌های خویش

با درک دیدم که بگفته طبری پس از اینکه شاهین اسکندریه را برگرفت کلید شهر را از برای پرویز فرستاد، بسزودی خواهم گفت که این چلیپا در روزگار پادشاهی پورا ندرخت به امپراتور هرا کلیوس داده شد و مهر غلاف آن شکسته نشده بود، آنچنان که از اورشلیم آمده بود، به همان نجاشا برگشت.

در نخستین سالهای این جنگ لشکر ایران نتوان روم در برآ بر سبایان پیروز مند ایران نتوانستند پادگاری کنند، از یکسوی ایرانیا به سرکردگی شهرآراز، تا بمرز حیث رسیدند و از سوی دیگر برکردگی شاهین در سال ۶۱۸ به گرانه بسفور رسیدند و سرزمین "بتی نیا" شهر "خلکدون" که امروزه "قادیکوی" گویند (۱۱) لشکر گاه‌ها همین گردید، با گرفته شدن قسطنطنیه، امپراتوری روم از میان میرفت، چیزی که هست اینست که ایرانیا از کشتی‌های جنگی برخوردار نبودند که از آب گذشته‌ها پازگشای بیزانس (قسطنطنیه) را بدست آوردند و کسارت آن دولت را یکسر به‌سازند، هرا کلیوس چاره‌ای از ندرخواست سازش ندیده سردار ایران شاهین را دید و به اندروزی کسی را با پیشکش‌های گرانبها بنزد خسرو پرویز فرستاد و از او آشتی درخواست کرد، خسرو پرویز به نند از برای از کسارت گشائی‌های خود مغرور شده بود که به هیچ روی نمیشد خواست از در سازش درآید، آن بیگ را به زندان افکند و بخود شاهین خشم گرفت که چرا هرا کلیوس را به زنجیر بنسته به درگاه او نیاورد، کار به هرا کلیوس تنگ گردید و دید که به هیچ روی با هما ورد سرخت نمی‌توان بکنار آمد، نامهای گاه از او داشت چنین بود: از خسرو بزرگترین بغان و خدا وندگار جهان به بنده‌ها چیز پوست خود هرا کلیوس، تو پیداشتی که خدایت بهشت و پناه تو خواهد بود، چگونه این خدا آن‌گاه که اورشلیم را برگرفتم نتوانست آن را از دست من برهاند، خود را مغریسب، بیهوده به امید شوع مباحش، و نتوانست خود را از دست بیهودیان گاه ورا بداد و میکوب کردند، برهاند.

هر چند این گونه‌ها خبر که نمودار تعصی است از هر کس با شد، خواه عیسوی و زرتشتی و مسلمان ارزش تاریخی ندارد، اما این نامه خسرو پرویز به هرا کلیوس یادآور نامه بیست که از سوی نرسی هرا ربنده وزیر بزرگ در دوا به عیسویان ارمنستان نوشته شده و در آن نیز گفته شده: شکفت انگیز است که کیشیان شما گویند، مردم خدا را بدآرزند، دیوهای پلید هم چنین بیادای را بر دباری نمی‌کنند، چه رسد به خدا بی... (۱۲)

بنا چاره‌ها کلیوس در پنهانی به تخلیه قسطنطنیه پرداخت و اندوخته‌های گرانبها‌ها پیکار به‌کشتی‌ها نها ده‌ها قوطا جنه (کارتاژ) تونس کنونی که گشای امپراتوری روم بود فرستاد.

### گنج با آورد

شعالبی در این باره و "گنج با آورد" گوید: آن‌گاه که پرویز شنید رومیان پادشاه خود موریکوس (موریکوس) پدر زنش را کشتند و دیگری را به‌شاه پدا برداشتند، بسبب اسفند و خشمگین شد، او شهر برآز مرزبان نامبردا را خود را با لشکر انبوه از بسبب برای خونخواهی موریکوس بسزایان نیدن پادشاه نو، به روم فرستاد، شهرآراز، اسکندریه را به‌مجا سره برگریخت و سبای هم‌مانی زبیرای محاصره قسطنطنیه فرستاد که پازگشای امپراتوری بود، چون بیم افتادن شهر بدست دشمن بود، امپراتور فرمود گنجینه‌ها را نپاشد و آنچه پراورش بود به کشتی‌ها نها دند و در میان آن‌ها چوبه‌ها (چلیپا) که بگفته ترسایان، عیسی به روی آن جان سپرده‌ها بود



تاریخ ایران

چرا ایرانیان

شکست خوردند

نهادند. آنکه که کشتی ها به میان دریا رسیدند، ناگهان با دندندی برخاست، آن ها را بکرانه اسکندریه راند و همه به چنگ " شهریراز " درآمدوا و آنها را به نزد پیروزی فرستاد. شاهان زدیدن آنها در شگفتی مانده و بسیار شاد شدند، خدای را سپاس گفت که فرشتگان خود را بیاری ما فرستاد و با دها را بیاری ما و ستیزه دشمنان را نگیخت و ما را از گنج و اندوخته گرانهای امپراتور روم برخوردار کرد، بی اینکه ما چشم پراه چنین بخشایشی بوده باشیم، و فرمود که آن را " گنج پاد آور " نامند. (۱۳)

گفتیم دینوری در اختیار الطوال آورده که چلیپا را کسه در اسکندریه بزیخاک کرده بودند، شهروراز، بدر آورده بنزد پیروزی فرستاد، آنچنانکه شعلایی گفته از بیژان نس به اسکندریه و از آنجا به تیسفون رسید، آنچه یقین است این است که در سالهای که این چوبه در درگاه پارسا سانیان آرمیده بود، جهان عیسوی نا آرام و بیسوی آن نگران بود.

پس از آنکه مردم بیژان دریا قتلند که امپراتورشان آما ده گریز است به شورش برخاستند، به ویژه پیشوا بیان دینی و کشیشان مردم را به پایداری خواندند. بطرک قسطنطنیه، هر ا کلیوس را به کلیسای سنت صوفیا برد تا سوگند یاد کند که با بیختن راه را نخواهد کرد. (۱۴) هر ا کلیوس از مهاجرت چشم پوشید و بر آن شاهر چه با د باه، ایرانیان را از پیشروی با زدا رد. شورو هیجانی که از وی بران شدن شهر مقدس اورشلیم و روبروده شدن چلیپا برخاسته بود، بسیار رگرا فقا دو خود ما یه دلگرمی امپراتور شکست خورده گردید.

همه بران شدند که از برای آزادی چلیپا جانفشانی کنند. برای استوار ماندن در برابرها وردنبرومندی، تنهاسا رشک دینی یا غرور ملی کافی نیست، با پیدازر و زور با زوی جنگ و ران نیز بر خوردا ربود. اندوخته های کلیسا های شروتمند بیژان نس، هزینه این پیکار را فراهم میکرد و رزم و ران جوان که در سالهای نبرد، رفته رفته آموخته و ورزیده شده بودند، آما ده پهنه کارزار شدند.

به این میمانده که همای پیروزی این بار بر سرهما وردایوان سا یه افکنده با شد، آری هر دو گروه خوشبخت یا بدبخت در ریختن خون همدیگر را هگلیزی و همواری از برای تاز زبان می آراستند و دیری نپایا شد که کورمیریان پیروز مندنیس از با برهنگان جزیره العرب شکست خورده، بین النهرین و بلستین سوریه و مصر و قبرس ورودس را از دست دادند. چیزی که هنوز از برای امپراتوری روم بجای مانده بود و ایران از آن بهره ای نداشت، نیروی دریایی بود که یه یگانها یه رستگاری آنان گردید، رزمنا وها به جنبش درآمدند، روز و شنبه فسج ( پاک ) سال ۶۲۲ کسه روز جشن برخاستن یا راست خیز عیسی است، مردم بیژان نس با کشتی های جنگی خود دل به دریای زدند. امپراتور آنان با اینکه چندان از لشکرگاه شهروراز، دور نبوده توانست از دارا نال بگذرد و از دریای اژه گذشته به اسکندریه رسید. سیدن وی به خلیج " ایسوس " یا داور روزی است که درهما نجا در سال ۳۳۳ پیش از مسیح داریوش سوم هخامنشی شکست سختی از اسکندریه دید.

می کردند، این است که در آنجا به اندازهای چیزهای گرانها انباشته بود که یکی از پرما یه ترین گنجینه های ایران باستان بشمار میرفت. تاریخ نویسن بیزانس توفانس ( ۷۵۰ - ۸۱۷ میلادی ) در باره ثروت آنجا نوشته : گنجینه این پرستشگاه همانند گنجینه کروزوس پادشاه لیدیاست. (۱۵) ویرانه این پرستشگاه و کاخ های فروریخته شهر گنجه امروزه تخت سلیمان خوانده میشود و در آنجا بجای شرقی در سرزمین تکاب ( شهرستان مراغه ) افتاده است. (۱۶) خسرو پرویز به سرداران خود نوشته بود که نیروی خود را به هم پیوسته، راه را به هر ا کلیوس بسپارند و او را از پیروزی با زدا رند. این نامه به دست گماشتگان و جاسوسان امپراتور افتاد و پیوسته فرمانی به سرداران پیروزی فرستادند. این است که این سرداران نتوانستند کساری بسازند و بیاری پادشاه خود آیند.

خسرو با نزدیک شدن گزند دشمن، بناچار با چهل هزار سپاهیان از گنجه بیرون رفت و آتش مقدس پرستشگاه را با خود بر گرفت تا بدست دشمن خاموش نگردد و آندازهای که توانست چیزهای گرانها یی که در آنجا اندوخته بود، با خود بدربرد. روزگین توی فرآ رسید لشکر ایران روم به گنجه درآمدند، اینک هنگام کین توی از اورشلیم و مزارعیسی و چلیپا فرآ رسید. در ایران زمین، بزرگ خاک آذربایجان بجای پلستین و گنجه تکاب آتشکده اش بجای اورشلیم و مزارعیسی است، نگفته خود پیداست که رومیان در آنجا چگونه با پدرفتا ر کرده با شدند. شهر بنا رت رفت و آتشکده ویران گردید.

بی شک و آژگون شدن آتشکده، شاهنشاهی ایران در گنجهک ( شیز ) اثرش کمتر از افتادن درفش کاویانی در قادیسیه بدست عرب ها نبود، زیرا نژاد ایرانیان آتش ایستن پرستشگاه، فره و فروغ آیزدی بود که پشت و پناهنگهبان شاهنشاهی ایران و جنگ و ران و سپه پادشاه بود. پس از آفریده شدن آذرایزدی، بسیاری از رزم و ران پیروزی، آفریده و نلسرد، برآکنده و پریشان شدند. خسرو پرویز نیز پس از چندی سرگشتگی به پایگاه خود دستگرد و دستگردیای دستگره ( دستگره، دستگره الملک ) پایگاه خسرو پرویز بوده و این پادشاه در هنگام ۲۴ سال تیسفون را، بکهای بیخت رسمی سا سانیان بوده و دستگرمستان را در آنجا بصرمی بردند، تدبیر بود. این شهر که در کنار رود دیاله در شمال شرقی بغداد در شاه نژده فرسخی یا در سه روز راه ( ۷۰ کیلومتری ) آن افتاده است، از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ با یگانها خسرو پرویز گردید و شهری بود بسیار آباد و با شکوه و گنجینه های گرانها و گنجینه های پرما یه ایران به شمار می رفت. در لشکرکشی های خسرو پرویز به سوریه و پلستین و مصر غنای امپراتور در آنجا انباشته شده بود، به ویژه به پای آویزشی که خسرو پرویز به تامل داشت میتوان دریا فت که پایگاهش تا بجای تازا ز چیزهای گرانها برخوردار بود. ویرانه این شهر در سرشاهرا هبا ستانی ( در راه قصر شیرین و بغداد ) در نزدیکی شهریان، اسکی بنسداد ( بغداد نو ) خوانده میشود.

امپراتور روم پس از بدست آوردن گنجه از پی خسرو پرویز رفت، در شمشیر تویه ۶۲۸ به دستگرد در آملو خسرو پرویز از آنجا گریخته به واه رده شیر ( سلوکیه نو ) پناهنگاه برده بود. (۱۷) هر ا کلیوس و جنگ و ران نش دست به غارت شهر دستگرمش گشودند و پس از آن شهر را بد آتش ویران کردند. بنیادشاهنشاهی به لرزه درآمد

توفانس که او را با دکر دیم و خود از پادشاه روم شرقی بیژان نس ( = قسطنطنیه ) بود در تاریخ خود ( گرونوگرافی ) که از پیش آمده های سالهای ۲۸۴ - ۸۱۳ میلادی سخن می دارد، از جنگ هر ا کلیوس و خسرو پرویز همای می کند. به گفته وی، اندوخت های که در دستگرد بدست رومیان افتاده این است : سیمد بریق که در جنگ های روم و ایران بدست ایرانیان افتاده بود، مقداد هنگفتی شمشیر ( نقره غیر مسکوک )، خوا نچه های که در جشن ها از برای بجای آوردن آیین دینی بکار می رفت، فرش های زربفت، پارچه های ابریشمین، جامه های ابریشمین و کتان، شکر، زنجبیل، داربوی ( = عود ) فزون و فراوان، عطرها ی گوناگون در باغ بسیار بزرگ کاخ خسرو پرویز در دستگرد شمرغ و آهو و گورخرط و وس و ندر و شیر و پلنگ نگا هداری می شد. ازین شهر شروتمند غنیمت فراوان به قسطنطنیه گسیل شد. (۱۸) هر ا کلیوس میتوانست پس از اختن کار دستگرد تیسفون را بگشاید، اما از لشکرکشی بد آنجا خودداری کرد، چه اندیشیدمکن است ایرانیان راه برگشتن را به روی او بسپارند و پیتر دانست از دستگرد به گنجه برگردد و چندی در آنجا بماند. خسرو پرویز شاه سا لخورده و فرسوده که خود را به " واه رده شیر " در سلوکیه، آن سوی دجله، روبروی تیسفون رسانیده بود به بیماری اسهال خونی ( ذوسنطاریا ) دچار آمد و وصیت کرد که پس از او پسرش " مردان شاه " جانشین وی و وارث تاج و تخت شود. مردان شاه از شیرین، زن عیسوی خوزستانی وی، بود تاج و تخت به پسر مهترش شیرویه میرسد، این است که این پسر بنا بکارگاه او را بدخوا هم کرد، خود را به بنا مقبا دوم شاه خواند و پیتر و همه برادران خود را کشت.

کسی است که از برای بشاهی رسانیدن خواهرزاده اش که پرویز با شکوشش ها و جانبا زی ها کرده بود. پرویز به یانه ای نیکه و در کشتن پدرش هر مزدچهارم دست داده، او را کشت تا خود از گناه پدرکشی برکنار ماند. برادر او بسطام ( بسطام = وستام = وستاخم ) را از خراسان بدرگاه خواست تا او را همنا بود کند اما او دریا فت کسه خسرو آهنگ جان او را در دستکش آغا زکرد، گروهی از با زما ندگان لشکر بهرام چوبین و گروهی از دیلمی ها و ترکها با او همرا شدند و او را همنا تندیها مچوبین شاه خسرو بسطام خود را بخود زد. هنگام شش سال او در برابر سپاه خسرو پایداری کرد تا اینکه در سرزمین همدان در پیش آمدن سال ۵۹۵ یا آغاز سال ۵۹۶ کشته شد. (۱۹) با یگانها پیش آمدن در هنگام سی و هشت سال پادشاهی خسرو، فزون و فراوان برمی خوریم، برای اینکه سخن دراز نگردد از یاد کردن آنها خودداری می کنیم، گرچه بسیاری از آنها گویا سکه چگونگی ایران را نرفته رفته بسا این پیش آمدن است و نا توان گردید تا بجای رسید که همه نیروی خود را از دست داده، از غرب شکست خورد.

۱ - المعارف، ابن قتیبه ص ۶۶۶  
۲ - بیزانس نامبا ستانی شهر قسطنطنیه یا استانبول است امپراتور کنستانتین ( ۳۲۷ - ۳۰۶ میلادی ) آن را به نام خود کرده، شهر کنستانتین خواند و دریا زده ما مه ۳۳۰ میلادی رسماً به همین نام شناخته شد و ناما ستانی این شهر که بیزانس با شده رسماً امپراتوری روم شرقی اطلاق گردید.

۳ - فقط در ماخذ مشرقی آمده که مریم دختر امپراتور موریکوس ( موریس ) زن خسرو پرویز بوده و او و مسگر در شیرویه ( قبا دوم ) است در نوشته های رومیان از این دختر و زوا جش با خسرو پرویز نیست.

نگاه کنید به : Byzance avant L'Islam par Paul Goubert, Paris 1951, P. 179

۴ - فوکس که در تاریخ بیزانس به یادی داده، در تاریخ ما هم با یادی اهریمنی بشمار آید، چه با سرکار آمدن اوست که جنگ میان ایرانیان و رومیان در گرفت و به شکست ایران گرا پیدورا هی از برای تاخت و تاز تا زیان با زکردید. شاه پادگرا پیدایشده بود، سازش و دوستی که میان ایرانیان و بیزانسی، در روزگار خسرو پرویز وجود داشت، چندی پایداری ممانند.

۵ - پادوسیان ( فادوسان ) عنوانی است به معنی مرزبان یا نگهبان برکنه ( ایالت )، نگاه کنید به : Tabari ubersetzt von Th. Noldeke, Leyden 1879, S. 151-2

۶ - درین گفتار در همه جا چلیپا آوردم بجای صلیب. در جایی که فردوسی از امپراتور روم می کند که از برای دادا دخود، خسرو پرویز را به چلیپا نشان فرستاده بود، گوید : چویرجا ماما چلیپا بود نشست اندر آیین ترسابود خاقانی گوید :

بدست ارمعصای دست موسی بسا زما ن عصا شکل چلیپا . این واژه که در عربی صلیب شده آرا می است، واژه خاج که در فارسی راه یافته، ارمی است.

۷ - نگاه کنید به : Histoire de la Palestine, par A. Angelo Rappoport, Traduction par G. Roth, Paris. 1932, P. ۳۸

۸ - نگاه کنید به انجیل متی باب ۲۷ پار ۳۸  
۹ - به گفته تولد که این بطرک همان زکریاست.

۱۰ - اخبار الطوال دینوری ص ۱۰۶ و ۱۰۸  
۱۱ - Kadi-Keuik: نگاه کنید به : La Perse Antique et la Civilisation Iranienne, par Clément Huart, Paris, 1925. P. 163

۱۲ - نگاه کنید به : Collection des Historiens de L'Armenie par Victor Langlois. Tome 2, Paris 1859, P. 191

۱۳ - شعلایی، غوراخبار ملوک الفرس، بکوش زونتیرکه پارسیس، ص ۷۰۲ - ۷۰۱

ابن قتیبه نیز در "معارف" زین "خزان لریح" یاد می کند ضرب المثل "گنج با داورد" با پیدای زمین پیش آمدن چشمه گرفته با شد.

۱۴ - سنت صوفیا همان کلیسای بزرگ و با شکوهی است که امپراتور یوستینیان در سال ۵۳۲ میلادی در قسطنطنیه برپا کرد و ترکها آن را در سال ۱۴۵۳ مسجده کرده، با صوفیه خواندند و چندانالی است که موزه شده است.

۱۵ - کرسوس در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کسورش شکست یافته، کشورش لیدیا بدست ایرانیان افتاد. نگاه کنید به هر مزدنا مه ص ۲۵۴.

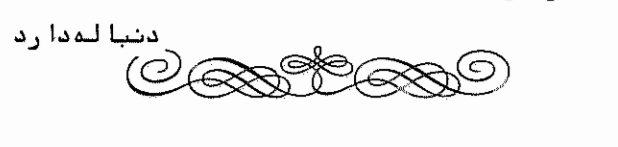
۱۶ - نگاه کنید به "سنا" بخش دوم "گزارش" وستای نگارنده ص ۱۸۵ - ۱۹۶ و به : Takht - i - Suleiman, Herausgegeben von H. H. Von der Osten und R. Naumann, Berlin 1961, S. 15

۱۷ - Histoire D'EDASSE par Rubens Duval Paris 1892, P. 226

۱۸ - نگاه کنید به هر مزدنا مه ص ۲۴ - ۲۶ و نگاه کنید به گفتار "پهلوی دستگرت" نگارش دها بر Dhabhar.

در : Modi Memorial volume, Bombay, 1930, P. 37-4 4

۱۹ - نگاه کنید به اخبار الطوال دینوری ص ۱۰۵ - ۱۰۶ و تولدده طبری ص ۴۷۸ - ۴۸۷



## برگشت از لبه پرتگاه

کنا ره گیری بودند. جز رئیس یونسکو و چند دولت هم رنگ لیبی و جمهوری اسلامی، همه از آن ره یونسکو را می بودند. جز این ها، همه بر کناری مختار را می خواستند. سرانجام پس از کشمکش بسیار برای برکناری مختار را می بود که رای اکثریت را فقط هنگامی محترم می شمرد که به سودا و با شد، تغییر حاصل آمد و یک دانشمند اسپانیایی به نام مایور به ریاست یونسکو انتخاب شد.

آمریکا و انگلستان با زکشت به یونسکو در نظر گرفته اند، کشورهای دیگری هم که می خواستند یونسکو را ترک گویند، عجلتاً از تصمیم قبلی برگشته اند، غیر از مختار را می و چند دولتی که عضویشان در یونسکو چیزی به اهمیت آن نمی فزاید و رفتنشان چیزی از اهمیت آن نمی گاهد، همه از این انتخاب خرسندند.

و اکنون وظیفه عمده رئیس تازه یونسکو آن است که سلامت را به این پیکره ای که در اثر سوء مدیریت و سوء سیاست بیچاره شده بود با زگرداند، نمایندگی های گوناگون برای بازگشت سلامت به یونسکو هر کدام پیشنهادها می داده اند، ولی ما در اینجا قصد بررسی آن پیشنهادها را نداریم، مگر یک پیشنهاد که از سوی هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی داده شده است، ( در حاشیه اشاره ای بکنیم به اینکه

یونسکو موسسه ای است وابسته به سازمان ملل متحد، وظیفه اصلی آن این است که امرسوادآموزی، آموزش و پرورش را یگان و پژوهش های علمی را پیش ببرد و با نژادپرستی مبارزه کند. جز مبارزه با نژادپرستی که در مواردی معین رنگی بیشتر سیاسی به فعالیت یونسکو می بخشد، حوزه عملکرد آن بیشتر با " غیر سیاسی است، ولی غیر سیاسی بودن هرگز بدین معنی نیست که یونسکو برای اجرای وظایفی که بر شمرده اند را سنا سنا مندرج است، سیاستی نداشته باشد. با این همه داشتن یک سیاست آموزشی و پژوهشی فرهنگی به هیچ روی به معنای سیاسی کردن آموزش و پرورش و فرهنگ نیست.

ولی این کاری بود که مختار را میو، رئیس برکنار شده سازمان یونسکو، مدام می کرد. او یونسکو را به معنای خاص کلمه سیاسی کرده بود و آن هم در جهت معین، بدان سان که حکومت ها می چون حکومت قذافی و جمهوری اسلامی را خوش می آمد، لیکن سازمان نامبرده را از همه حیث به سوی ورشکستگی کامل می برد.

در طی دو سال گذشته آمریکا و انگلستان از این سازمان کناره گرفتند، و بسیاری کشورهای دیگر، از جمله ژاپن، سوئیس، آلمان فدرال و دیگران، در اندیشه

جمهوری اسلامی، پیش از کناره گیری دا و طلبانه آمریکا که نزدیک دو سوم هزینه یونسکو را می برداخت، پیشنهاد کرده بود که در صورت اخراج آمریکا از یونسکو سهم آمریکا را بپردازد. آمریکا کناره رفت و جمهوری اسلامی دستی در جیب نکرد.

بازی جمهوری اسلامی نخست از یونسکو انتقاد کرده است که چرا به مذهب بی اعتناست. با پیدا ز رئیس هیأت نمایندگی تهران پرسید: کدام مذهب؟ مذهب یسایا مذهبیه که علامیه حقوق بشر - که ایران نیز در شمار مفا کنندگان آن است - انسان را در انتخاب با عدم انتخاب آن آزاد می داند و دلی در جمهوری اسلامی بساعت محرومیت او از حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی می شود؟ مذهبی که نداشتن آن ریختن خون انسان را در رژیم تهران مباح می سازد و داشتن آن نیز غایب " مصونیتی در برابر برتجا و زهای رژیم بوجود نمی آورد؟ نماینده جمهوری اسلامی در حالی از بی توجهی یونسکو به ارزش های دینی و اخلاقی شکایت سرمی دهد که رهبران و تنها جنگ مسلمان با مسلمان را مجاز می شمرد، بلکه با " جنگ را به عنوان برکتی الهی می ستاید.

نماینده رژیم تهران به یونسکو توصیه می کند که به مسأله زنان از دیدگاه های سوی دیدگاه غربی بنگرد و شرایطی را که زنان غربی در آن سرمی برند، به عنوان نمونه ای برای همه زنان جهان قرار ندهد. منظورشان این بود که زن با بی بندوباری شدیداً در سارت اجتماعی روزگار بگذرانند، و سارت اجتماعی بهتر که بی بندوباری، برای نماینده رژیم

تهران حالتی غیر از این دو وجود ندارد. حالتی که زن در آن در عین آزادی و متانت از همه حقوق اجتماعی نیز برخوردار باشد. او می خواهد سارت زن را در رژیم تهران بدین وسیله توجیه کند که زن در غرب در بی بندوباری مطلق سرمی برد. جعل یک دروغ بزرگ برای توجیه یک

بیدادگری بزرگ. نکته دیگر در رفتارهای نماینده رژیم تهران دعوت از یونسکو است تا خلیج فارس را از آلودگی محیط زیست ناشی از قطعنامه های صلح و تلاش های میانجیگری رایکی پس از دیگری رد کرده و تنش های جنگی را به خلیج فارس نیز کشانده است، برای شنیدنی است، بهتر است نماینده رژیم تهران نگاه بی بنداد زده آنچه رساله های خود رژیم در باره آلودگی بسیار خطرناک محیط زیست در سراسر ایران، بویژه تهران، می نویسد و به آنچه سازمان حفاظت محیط زیست در این باره می گوید، از جنین مادران باردار گرفته تا جوان و پیر همه را شرا بین آلودگی در معرض بیماری های گوناگون و خطرناک چون اختلال عصبی، اختلال قلب و عروق، ناراحتی کلیه و ریه و بیماری مهلک سرطان قرار دارند. آن وقت این نماینده بینوا یونسکو می خواهد که خلیج فارس را از آلودگی برهاند.

با این همه نماینده رژیم تهران دست کم با خودیگانه است. برای آن که اجرای پیشنهادها را امکان پذیر سازد، جمهوری اسلامی را برای عضویت در شورای اجرائی یونسکو مزد کرده است.

این امر مهم بپردازد و نمودار شرا ز سال جاری بر علیه نقض حقوق بشر در ایران به مبارزه برخیزد و به مردم زیر ستم ایران کمک و یاری نماید. این بر نامه زده دسامبر سال جاری ( روز حقوق بشر ) آغاز میگردد و به مدت یکسال ادامه می یابد. علاوه بر چاپ اعلامیه و بروشور و مباحثه های مطبوعاتی، برگزاری سمینار و جلسات سخنرانی و نما ییگاه های عکس در نظر است با حضور ستمداران طرز اول آلمان، طرفداران حقوق بشر، نمایندگان مطبوعات و سایر شخصیت های اجتماعی و فرهنگی آلمان در جلسه

Hearing راجع به وضع حقوق بشر در ایران برگزار گردد. برای اجرای این امر مهم به کمک های معنوی و مادی ایران و وطن پرست نیازی باشد. با توجه به مراتب با لامجران بر نامه متقاضی میکنند لطفاً " هر نوع پیشنهادی را مدارکی از نقض حقوق بشر در ایران در دست دارید به آدرس نهضت مقام ملی ایران - شاه آلمان ارسال دارید. همچنین کمک مالی خود را میتوانید به حساب بانکی زیر که برای این منظور ز طرف جامعه جهانی حقوق بشر یا زنده است، ارسال دارید:

Deutsche Bank A.G. | Frankfurt A.M. in W. Germany

BLZ: 405- 2031

اگر آقای خمینی برستی خود را کمتر از آن می دانند که در معرفی پیامبران بزرگ سخنی بگویند، پس چرا این قدر گستاخی می نمایند که آن را به عنوان شاهد عادلانه بودن جنگ خود با عراق می آورند؟

آیت الله می گوید گرموسی و عیسی و محمد هم بودند، امروز همان می کردند که خمینی می کند. خمینی رضای نمی دهد که این تفسیر او تفسیری در میان تفسیرها و تعبیرهای گوناگون باشد، بلکه می گوید هر کس تفسیری جز این کند تنها مسلمان نیست، بلکه اصلاً " دین ندارد، اصلاً هیچ پیامبری بزرگی را درک نکرده است.

## جامعه جهانی حقوق بشر

بنا به دعوت قبلی جامعه جهانی حقوق بشر در روز شنبه هفتم اکتبر سال جاری اعضاء کمیته اجرائی نهضت مقام ملی ایران در آلمان با مسئولان جامعه فوق الذکر در بخش ایران ملاقات و مذاکره داشتند.

در این جلسه علاوه بر بررسی مسائل کارهای انجام شده در سال جاری، برای سال آینده نیز بر نامه ریزی گردیده است. شرکت کنندگان در جلسه میدوایند به کمک طرح جدید بتوانند بهتر از گذشته به

## پادشاه ملك وحی

بقیه از صفحه ۱

بدان سبب با به عرصه کیتی نهادند تا پیشاپیش بگویند که خمینی روح الله به خاطر تحکیم پایه های ادیان مبتنی بر وحی، با عراق مشغول جنگ است.

در نما یی حرف خمینی این بود که پیامبر کسی بود که جنگید، و هر کس که جنگید بیامیر نبود. او اگر چه در آغاز سخن، فروتنانه می گوید که کوچکتر از آن است که به مقام اولای پیامبران راه یابد، لیکن شعله های آتش سوزان پیامبر بودن در تمام وجودش زبانه می کشد.

می گوید پیامبران بزرگ همه جنگیدند، و ما هم با تمام قوا مشغول جنگیم، و آن گاه چنان در ستایش جنگ - جنگی که خود ادامه دهنده آن است - سخن می گویند که شنونده نتواند نتیجه ای جز این بگیرد که ملك وحی پادشاه تازه ای پیدا کرده و آن روح الله خمینی است.

می از زاده اینکه انسان در سخنان خمینی لختی تاء مل کند. وی، برای آن که دلیل پیدا کند که موسی و محمد اهل جنگ و زد و خورد بوده اند، البته دشواری چندان ندارد. دشواری او زمانی پیدا می شود که می خواهد ثابت کند عیسی نیز در شمار جنگاوران تاریخ بوده است.

برای اثبات این ادعا خمینی اصلاً نیازی نمی بیند به انجیل و تالیف

شناخته شده عیسی استناد کنند، زیرا به دشواری می توانند در این کتاب قولی بیابند که بر جنگ طلبی او دلالت کند. بلکه فقط بدین پرسش اکتفا می کنند: اگر عیسی اهل جنگ نبود، پس چرا او را به دار آویختند؟

در آن مجلس هیچکس نبود که از روح الله بپرسد مگر هر کس که به دار آویخته شد الزماً اهل جنگ بوده است؟ ولی ما این پرسش را از او می کنیم: می برسم مگر منصور حلاج اهل جنگ بود که او را بردار کردند؟ مگر حسنک وزیر جنگا و ربود که سرش به با ایی دار رفت؟ مگر لوتی شانزدهم یک سردار جنگی بود که تیغه گیوتین را برگردانش نهادند؟ مگر آن زنان باردار ریسان کودکان بی گناهی که بیاد دگا ههای خمینی حکم اعدامشان را صادر کردند، تغنگ به دست گرفته بودند و با جمهوری اسلامی می جنگیدند؟

صرف اعدام شدن یا اعدام نشدن که دلالت بر جنگا و ربودن کسی نمی کند. بسا مردان جنگی که به مرگ طبیعی در ستم مردند و بسا مردان صلح طلب که بی گناه به دار آویخته شدند. دلیلی که خمینی در جنگاوری عیسی می آورد، فقط به درج مساعت افسون زده ای می خورد که هنوز پیروان او را تشکیل می دهند.



پاسخی به دومین آواره

شخص دوم مملکت

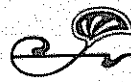
بقیه از صفحه ۵

یک ما نورنظا می دوروزه نبود در آفرینش جنین حما سه افتخار آفرینی سرکست دادن فقط متواتر تدبیر زدن تعبیر سود و لا غیر. مثل اینکه "یاران بی گناه شهر" از بس که دور هم نشستند و ندوا را فتخار را تا عمسال مرتکب نشده خود لاف زده اند به خودشان نیز حقیقت امر مستبته شده است همانطور که به مرحوم ملانصرالدین در مورد تقسیم آتش نداری مشبه شده بود دروغ خود را بساور نموده بود.

این آقای محترم میفرماید در وقتیکه به گفتار و نوشتار خمینی که بوی خون از آن می آمد توجه نکردند تا امروز دست بردارند کمیسیون حقوق بشر و سازمان بین المللی نشوند. ولی فراموش کرده اند قضیه کشتار کرکوه بیژن جزئی را. بلسه. هموطنان عمل ملموس دستگیران را روزی که انسان ها را در آستانه استخلاص از زندان پس از گذرانیدن سالهای محکومیت به بیاهنوا فرودروغین با مسلسل سوراخ سوراخ کردند، در مقابل جسد داشتند. خانواده های عزادار فرزند زکداده در رژیم گذشته هم کم نبودند ولی نه در سطح مقایسه با امروز. البته نفس قیامت آدم کسی مطرح است نه کمترین و بیشتر آن. بلکه امروز که جنایات "آقا" روی دستگاه تکنیکه کرومردم گس قلبی را سفید کرده است یاران بی گناه شهر حق دارند سینه جلوه داده و از لای حرز دیوار بر بیرون بیایند و بگویند این منم بلا ووس علیین شده. جمله آخر را عرض کرده رفح زحمت نمایم:

جامعه با بددیرت و حکومت دموکراسی حق آزادی اندیشیدن و آزاد اظهار نظر کردن و در نهایت حق تصمیم گیری در باره سرنوشت خود را با دادن رای آزاد خویش داشته باشد در غیر این صورت اگر قسرا با شادیک نغریجای همه فکر کنند و تصمیم بگیرند نتیجه همان خواهد بود که گذشت آن یک نغریج شاد باشد چه نغریه فرقی در اصل قضیه نمی کند.

علی حسین زاده



کتابهای ایران

برنامه اول  
تاب ۷/۳۰ - ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کربنیا - ریدهای ۲۵ متر (مرکاس ۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (مرکاس ۹۵۸۵ کیلوهرتز) ۲۱ متر (مرکاس ۲۱۲۰ کیلوهرتز).  
برنامه دوم  
تاب ۶/۵۵ تا ۶/۵۵ روی امواج کربنیا - ریدهای ۱۹ متر (مرکاس ۱۵۵۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (مرکاس ۱۲۰۰ کیلوهرتز) و ۲۲/۵۵ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج کربنیا - ریدهای ۲۱ متر (مرکاس ۱۲۰۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (مرکاس ۲۰۷۵ کیلوهرتز).

اشک تماش در یونسکو

بقیه از صفحه ۱

اشک افشانی نماینده جمهوری اسلامی برای گروهگانیها یا قساوت خشک توریستهای که در لبنان بی گناهان را به گروگان می گیرند، کدایک را با یدبا ورکسرد؟ به عبارت دیگر کدایک معرف چهره واقعی رژیم تهران است؟ در واقع این هردو نماینده یک حکومتند، یکی برای آن است که انسان های بی گناه را به گروگان بگیرد تا از آنها وسیله ای برای تهدید، فشار یا باج گیری بسازد، و دیگری برای آن که افکار عمومی جهان، خاصه مغرب زمین را در باره ماهیت واقعی رژیم بغریبید.

اکر شما مداران رژیم تهران تا چندی پیش فقط به تلویح اعتراف می کردند که حزب الله لبنان چیزی جز شاخه های از حزب الله در ایران نیست، امروز به این پرده پوشی نیز نسیا می بینند. هاشمی رفسنجانی در دیدار با سفیر آلمان فدرال در تهران بصراحت گفت که آزاد شدن یک گروگان آلمانی از اسارت حزب الله در لبنان نتیجه مستقیم سیاست واقع بینانه و منصفانه ای است که آلمان فدرال نسبت به جمهوری اسلامی در پیش گرفته است. علی اکبر ولایتی وزیر خارجه رژیم تهران، پیش از آن در سفری که به آلمان فدرال کرده بود، به گنشر وزیر خارجه آلمان این کشور قول داد که در آزادی گروگانهای آلمانی در لبنان بکوشد. وقتی که آن گروگان آزاد شد، دولت آلمان فدرال رسماً از جمهوری اسلامی تشکر کرد. گزارش کمیسیون "تاوور" که از سواکی "ایران - گیت" حکایت می کند، بی هیچ ابهامی نشان می دهد که یک محور اصلی این رسواکی معامله اسلحه در برابر گروگان بوده است.

هوا پیمای حامل اسلحه آمریکا ثسی در تبریز بر زمین نشست؛ گروگان آمریکا در لبنان آزاد شد. این گزارش قرار بود با افزودن حشو و زوائدی بر آن به قاری ترجمه شود و در ایران انتشار یابد. البته در اینجا نیز رفسنجانی دروغ گفت. ترجمه ای منتشر نشد و هرگز نیز منتشر نخواهد شد. ولی بدون چنین ترجمه های هم به آسانی قابل اثبات است که تقریباً "درهمه" گروگانگیری ها در لبنان دست رژیم تهران در کار است. اینک این رژیم تروریست است، دیگر برای کسی شگفتی بر نمی انگیزد. شگفتی انگیز بلکه این است که چرا فرستاده رژیم به یونسکو ملازم دیدار اشک تماش بریزد.

پیام ملت ایران را به

جهانیان می رسانیم

بقیه از صفحه ۲

بیرون مرزی جهمی سا زندگی می رویند. هموطنان ما با دیدار تندیس سارزان ملی گرای بیرون مرزی از جبهه تلاش و تقلاد و وجهه ساز گزیده اندوا زجه رومی. با یدهمبا آنا بر بر بریت خمینی بستیزند و هم کجرو بیهای جمعی، هر چند معدود، را خنثی کنند. تا خارجی ساده لوحی نا آگاه را از آن تزویجات مغرضانه بر خذر دارند. به راستی اگر صدای ملتتون طنینی ندانست، اگر جای ملی گراها در صحنه خالی بود، اگر ندانی نبود که به دنیا ابلاغ کند ملت ایران متکی به بلوغ و رشده خود، به هیچ کمتر از استقلال و آزادی و حاکمیت ملی تمکین نخواهد کرد، آیا خارجی حسی ندانست. تلقین های امثال آن روزنامه نگار مغرض یا ساده لوح را بپذیرد که ایسن ملت شایسته همین است که دارد؟ ملی گرایان صادق، همانگونه که موظفند در راه پاسداری از تائین هویت و فرهنگ متعالی ایرانی با آنا بر بر بریت خمینی

درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۴۴ فرانک فرانسه -

شش ماهه ۲۲ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

ایشان نام و نام خانوادگی - فارسی و به حروف لاتین ( نام خانوادگی: )

Nom

Prénom

Adresse:

ما بایم نشریه قیام ایران را به مدت یک سال به مبلغ فرانک اشتراک فرانسه به حساب بانکی نشریه به حساب پستی نشریه ارسال می کرد.

تاریخ امضا

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN  
C.C.P No: 2400118/E  
PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN  
Crédit du Nord  
78, Rue de la Tour  
75116 Paris  
Compte No: 11624700200

توجه لازم

تصاندا در تقاضای اشتراک را به آدرسی قیام ایران ارسال فرمائید. نامها را که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

و مهم نیست که چقدر ملتتون ایران، بشت به این تجربه سنگین و طاقت شکن، فریضه و دین خود می دانند یا هوشمندی از بنیاد و نظر و طلب ملت مصیبت دیده خویشتن می غافل نمائند، نظر و طلبی که نه فقط بر اندازی رژیم جهل و خون، که همچنین استقرار رضائینی را شامل است که از پرورش خمینی و خمینی ها، و مهمتر، خمینی سا زها، صمون و سترون است. ملت در زنجیر ایران، بی شک خود در رهگذار حوادت مرکب آکا شده است که اگر چه با ره کردن زنجیرستم به عهده خود اوست ولی جلب حمایت معنوی مردم آزاده جهان و بیداری حکومت ها که طبیعتاً تنها در خط منافع خود می رانند، جز در این راه مسرت نیست که بیدارند ملت ملی تسلیم نا پذیر و آزادخواه موا جهند که به حکم تجربه به هیچ کمتر از یک نظام جاندار و آزاد دومیکی به خواست خود قانع نخواهد بود. و به هیچ بهائی نه به اختناق عماد و به به استبداد دیکمه گردن نخواهد سپرد.

(گفتاری از آزاد ایران)



بقیه از صفحه ۱

نتیجه لزوم دادا مه جنگ فجیع و کثیف کتونی قرار می دهد که مسلمانان را به جان هم انداخته است و شیر هستی جهان اسلام را میمکد و حاکم منحصرا " نصیب غارتگران بین المللی میشود .

بین عصر ما و عصر پیغمبر ، پانزده قسرن فاصله است . بخلاوه ، بین آیت الله خمینی و پیا میرا سلام و همچنین بین غزوات پیغمبر با جنگ ایران و عراق ( که می رود از دولت سر آیت الله خمینی به جنگ ایران و عرب تبدیل شود ) کمترین شباهتی وجود ندارد . مخلوط کردن این مسائل ، یکی از آن حقه های شیطان است که فقط از عهد آخوندهایی همانند خمینی برمی آید و شما اگر تاریخ ایران را ورق بزنید می بینید این قبیل آخوندها ، با همین دغلیا زیها و فریبکاری ها در سه قرن اخیر چه بلاها بر سر دین و ملت و مملکت آورده اند .

جنگی که آیت الله خمینی آن را جهاد مقدس اسلامی و جنگی مثل به غزوات حضرت رسول جلوه میدهد ، با سلاحها بی دانه میشود که در باره خرید و فروش آن هر روز داستانها تا ز می شنویم ، در حال حاضر چین کمونیست بزرگترین تاء مین کننده سلاحهای مورد نیاز جمهوری اسلامی است و شوروی ، علاوه بر عراق ، جمهوری اسلامی را نیز از لحاظ تسلیحاتی تغذیه میکند .

برای آخوندهایی که برای ایران حکومت میکنند دشوار نیست که ادعا کنند اگر بجای آیت الله خمینی ، اختیار جنگ بدست محمد بن عبدالله " ص " بودا و نیز همیسن کار را میکرد ، یعنی از اسرائیل و شوروی و چین کمونیست و کره شمالی اسلحه می خرید و با آن ، جنگی را که باعث ویرانی جهان اسلام شده است ، دادا مه میداد . اما همین قماش آخوندها ، آن زمانی که میخواهند جنگ فاجعه آفرین ایران و روس را بر راه اندازند زنده مدعی بودند که اسلاما جازه نمی دهد مسلمانان با دول غیر مسلمانی حتی وارد مذاکره بشوند تا چه رسد به معامله و مصالحه !

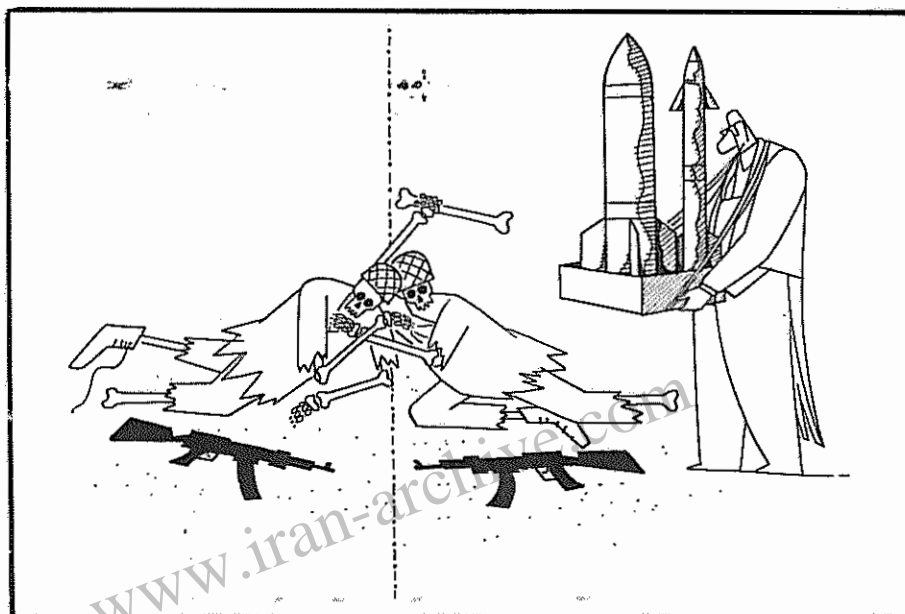
جنگهای ایران و روس در عصر سلطنت فتحعلی شاه ، مشتمل بر دو مرحله بنام " مرحله اول جنگ در سال ۱۲۱۸ قمری آغاز شدند و نزدیک به ده سال طول کشید . هدف جنگ ، باز پس گرفتن گرجستان و مطیع کردن حکمران آن ناحیه بود که روسها قرار داد بسته خود را تحت حمایت امپراتور روس قرار دادند . این هدف تحقق پیدا نکرد ، سهل است که ایران بر اساس قرارداد گلستان سرزمینهای دیگری مانند قزاقستان و گنجه و شکی و شروان و لنکران و قبه و کورا نیز از دست داد .

از خاتمه جنگ اول تا آغاز جنگ دوم ایران و روس ، سیزده سال فاصله بود و درین مدت روابط مسالمت آمیزی بین دو کشور وجود داشت . روسیه با وجود آنکه از جنگ بسیار حریف قوی پنجهایی چون ناپلئون پیروز بدر آورده بود و مثل سابق در جبهه اروپا گرفتاری و درگیری نداشت ، ترجیح میداد با ایران در صلح زندگی کند . بهمین جهت ، وقتی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری ( ۱۸۲۵ میلادی ) آلكساندر اول امپراتور روس درگذشت و پسرش نیکلای جای او را گرفت ، فرمانفرمای جدید برای آن که

# غزوات آیت الله

اراده و علاقه خود را به دادا مه صلح و مسالمت با ایران ابراز کرد ، پرنس " منشیکوف " را بعنوان سفیر فوق العاده با هدایای شاهانه و پویا های دوستانه روانه داریار ایران کرد . اما در همان زمان که " منشیکوف " در چمن سلطانیه سرگرم دیدار و گفت و گو با شاه ایران بود ناگهان غوغای جهاد برخواست و گروهی از آخوندها به سردستگی سید محمد بن سید علی صفهانی

روسیه راه محاربت و محاربت پوئیم ، اگر مغلوب شویم و مقتول آئیم عواقب ما بخیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت ، و اگر غلبه کنیم مال کار ما بر تحصیل ثبوبات خواهد بود . چون عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف به اجتهادند ، بر این قول اتفاق کردند و ... " سیه نیز در نا سخا ل تواریخی نویسد : " مجتهدین با اتفاق فتوی را ندند که



معروف به سید محمد مجاهد جنگال برانگیختند و خواستار جهاد شدند . رضا قلی خان هدایت در روضه الصغای ناصری مینویسد : " علمای ایران که بر حسب مذهب اثنا عشری ، خود را نایب امام و مجتهد نام میدادند ، از دین عرب و عجم به هم پیوسته و دمدمه در آمدند که اگر پادشاه ایران در امر جهاد مسامحه و معاطله کند تکلیف ما ، که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سید المرسلینیم ، آنست که با اتفاق ، با همه عوام و خواص اهل اتفاق موافقت ورزیم و مراقبت جوئیم و با سرداران دولت

هر کس از جهاد با روسیان باز نمانند اطاعت یزدان سربز را فته متابعت شیطان کرده باشد . از میان ، معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمی داشتند و رضا نمی دادند . مجتهدین ، ایشان را بیایم های درشت فرستادند و لاجرم ایشان دم در بستند ... " فخر علی شاه به سفیر تزار حاکم کرد که در مقابل فتوای مجتهدین چاره بی جز تسلیم ندارد . سفیر بیچاره که آمده بود روابط دوستی را استوار کند به امید آن

که بتوانند آخوندها را از خطر شیطان پائین بیاورد ، درخواست کرد که شخصا " با انسان به مذاکره بنشینند . سیه مینویسد : " سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت ما بیوس شد و خواست تا مجتهدین را پیدا کند بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آورد و خویششان برگردانند نه که دست روسیان را از حدود ایران بازدارد . مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و خفا و تسخن کردن گناهی بزرگ با شد . اگر چه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم چنان با ایشان را واجب دانیم ! ... "

بطوری که ملاحظه میفرمائید با آن که سفیر روس وعده میداد برای باز پس دادن سرزمینهای ایران نزد امپراتور جدید اقدام کند ، آخوندها دست بردار نبودند و میگفتند جنگ با روس تکلیف شرعی است چون شریعت ما ، حتی حرف زدن از در مهر و آشتی را با کفار گناه کبیره می شمارد و اجازت نمیدهد !

آن زمان البته هنوز بالشویکها بر روسیه حاکم نشده بودند و تزار ، مسیحی متعصب و در هر حال " اهل کتاب " بود . نتیجه جهاد فتوی این شد که قشون روس از رود آرس گذشت ، و وارد تبریز شد و ایران به قرار داد دنگین ترکمن چای گردن نهاد و غرامت سنگینی پرداخت و تمام سرزمینهای زرخیز شمال ارس را برای همیشه از دست داد .

آخوندهایی از قماش خمینی و اعوان وی چنین اند . یک روز میگویند شریعت ما اجازت نمیدهد با کفار دوستانه حرف بزنیم و به این بهانه جنگ بر راه می اندازند و اسم آن را جهاد می گذارند .

یک روز هم ، مثل امروز ، جنگی را که فقط غیر مسلمانان از آن سود میبرند و بی قیمت نابودی نفوس وهستی مسلمانان تمام میشود جهاد فی سبیل الله و مشا به غزوات رسول اکرم مینامند و هیچ اشکالی نمی بینند که برای ادا ماه این جنگ دست مساعدهت پیش کفار دراز نکنند . بیچاره آن ملتی که اسیر غرض و امیال چنین جماعتی است !

## نورای نهضت مقاومت ملی ایران

بقیه از صفحه ۱

برای پائین دادن به جنگ ایران و عراق - که به مرور به رویا روشی ایران و اعتراف مبدل میشود - با فشاری کند .

سپس سوال یکی از اعضاء شورا درباره اظهارات اخیر شاهزاده رضا پهلوی مطرح شد و پس از اظهار نظرهای شورا ، به اتفاق آراء نظر داد که پاسخی که در شماره ۲۱ آبان ماه ۶۶ قیام ایران - ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران - به سخنان ایشان داده شده ، موردتائید است و باید بعنوان نظر نهضت تلقی شود .

پس از بررسی اوضاع داخلی کشور و بحث آزاد ، جلسه در ساعت ۱۹ پائین یافت .

## نورای نهضت ملی گرانگیز

بقیه از صفحه ۷

نشریه " آساهی شیمون " چاپ ژاپن گفت : جمهوری اسلامی مشغول مذاکره با شوروی برای انعقاد یک پیمان جدید است که با بدجا یگزین عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی شود .

\* شیمون پرز ، وزیر امور خارجه اسرائیل ، طی مصاحبه ای با روزنامه لوموند اعلام کرد که اسرائیل در راه مبارزه کشورهای میانه و عرب با خطر خمینیسیم ، هیچ مانعی ایجاد نخواهد کرد . وی افزود که اسرائیل از مدتی پیش فروش اسلحه به جمهوری اسلامی را قطع کرده است .

جمعه ۲۹ آبان \* یک یدک کش که با پرچم سنگا پور حرکت میکرد در جنوب پائین جزیره خارگ ، مورد اصابت یک موشک عراقی قرار گرفت و در نتیجه یک تن از خدمه آن کشته و ۵ تن مجروح شدند .

شنبه ۳۰ آبان \* به گزارش رادیو جمهوری اسلامی ، نیروی

زمینی سپاه پاسداران سحرگاه جمعه در کردستان عراق دست به عملیات جدیدی تحت عنوان نصر - ۸ زد که طی آن بیش از دوهزار سرباز عراقی کشته و خسارات سنگینی به عراق وارد شد و ۳ کیلومتر مربع از اراضی عراق به اشغال نیروهای جمهوری اسلامی درآمد .

\* ریچارد آرمیتاژ معاون وزارت دفاع آمریکا اعلام کرد که ایالات متحده در انتظار یک حمله گسترده جمهوری اسلامی علیه عراق است که احتمالاً در ژانویه آینده صورت خواهد گرفت . وی امکان موفقیت جمهوری اسلامی را در این حمله بسیار ناچیز توصیف کرد .

یکشنبه یکم آذر \* به نوشته " تایمز مال " بدنیا ل قطع خرید نفت جمهوری اسلامی از سوی فرانسه و آمریکا ، رژیم تهران با ضعف بنیه مالی روبرو شده است . تایمز مال به نقل از کارشناسان نفتی افزود که احتمال زیاد صادرات نفت جمهوری اسلامی از دو میلیارد و هشتصد هزار بشکه در روز به یک میلیون و چهارصد هزار بشکه در روز سقوط کرده است .

نشانی:  
QYAM IRAN  
C/O C.B.  
17, bd RASPAIL  
75007 PARIS  
FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد